**تعلیقاتی بر عقیده واسطیه**

**تأليف:**

**محمد بن صالح العثیمین**

**مترجم:**

**اسحاق دبیری** /

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تعلیقاتی بر عقیده واسطیه |
| **نویسنده:**  | محمد بن صالح العثیمین |
| **مترجم:** | اسحاق دبیری |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه‌ عقیدهwww.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[شيخ الاسلام ابن تيميه 7](#_Toc238505178)

[عقيده واسطيه 8](#_Toc238505179)

[اهل سنت و جماعت 8](#_Toc238505180)

[اعتقاد اهل سنت و جماعت 9](#_Toc238505181)

[روش اهل سنت در اسماء خداوند و صفات وي 10](#_Toc238505182)

[تحريف چيست؟ 10](#_Toc238505183)

[تعطيل چيست؟ 10](#_Toc238505184)

[تكييف و تمثيل، و فرق ميان آنان: 11](#_Toc238505185)

[حكم اين چهار مسئله (تحريف، تعطيل، تكييف و تمثيل) چيست؟ 11](#_Toc238505186)

[اسماء خداوند و صفات توفيقي وي 12](#_Toc238505187)

[اسماء خداوند غير محصورند 12](#_Toc238505188)

[ايمان به اسماء خداوند چگونه انجام مي پذيرد؟ 13](#_Toc238505189)

[اقسام صفات از لحاظ ثبوت و عدم 14](#_Toc238505190)

[اقسام صفات از لحاظ دوام و حدوث 14](#_Toc238505191)

[الحاد 15](#_Toc238505192)

[انواع الحاد در اسماء خداوند چهار گونه است 15](#_Toc238505193)

[و الحاد در آيات بر دو نوع است 16](#_Toc238505194)

[طريقه قرآن و سنت در صفات خداوند از لحاظ اجمال و تفصيل 16](#_Toc238505195)

[سوره اخلاص 16](#_Toc238505196)

[آيه الكرسي 18](#_Toc238505197)

[معني اين قول خداوند چيست؟ 20](#_Toc238505198)

[(علم الله) 21](#_Toc238505199)

[مفاتح الغيب (كليدهاي غيب) 21](#_Toc238505200)

[(قدرت) 22](#_Toc238505201)

[(قوت) 22](#_Toc238505202)

[حكمت و معني حكيم 23](#_Toc238505203)

[انواع حكمت خداوند 23](#_Toc238505204)

[انواع حكم خداوند 24](#_Toc238505205)

[(رزق) 24](#_Toc238505206)

[مشيت خداوند 25](#_Toc238505207)

[اراده خداوند و اقسام آن 25](#_Toc238505208)

[فرق ميان اراده كونيه و اراده شرعيه 25](#_Toc238505209)

[محبت خداوند 26](#_Toc238505210)

[مغفرت و رحمت 26](#_Toc238505211)

[رضا، غضب، كراهت، مقت، أسف 27](#_Toc238505212)

[المجيء والإتيان (آمدن) 28](#_Toc238505213)

[وجه (چهره) 29](#_Toc238505214)

[يد (دست) 30](#_Toc238505215)

[العين (چشم) 30](#_Toc238505216)

[جهات وارده در مورد يدين (دو دست) و عينين (دو چشم) 31](#_Toc238505217)

[سمع 32](#_Toc238505218)

[رويت 33](#_Toc238505219)

[مكر، كيد، و محال؟؟ 34](#_Toc238505220)

[عفو 35](#_Toc238505221)

[نصوصي در مورد صفات سلبيه 35](#_Toc238505222)

[علو و اقسام آن 38](#_Toc238505223)

[استواء خداوند بر عرشش 40](#_Toc238505224)

[معيت 40](#_Toc238505225)

[معناي اينكه الله در سماء است 42](#_Toc238505226)

[قول و سخن اهل سنت در مورد كلام خداوند سبحانه و تعالي 42](#_Toc238505227)

[قول اهل سنت در مورد قرآن كريم 44](#_Toc238505228)

[سنت 45](#_Toc238505229)

[حديث نزول 45](#_Toc238505230)

[فرح (شادي)، ضحك (خنده)، عجب (تعجب) 46](#_Toc238505231)

[قدم 47](#_Toc238505232)

[دليل بر اينكه الله مقابل روي نماز گزار است 48](#_Toc238505233)

[دليل بر قرب (نزديكي) خداوند 49](#_Toc238505234)

[دليل بر رويت خداوند، اين قول او است 49](#_Toc238505235)

[مذهب ((جهميه))، ((اشعريه)) و ((كلابيه)) در مورد كلام خداوند: 51](#_Toc238505236)

[اين امت در ميان امم ديگر امتي وسط است 52](#_Toc238505237)

[فرقه‌هاي اين امت 52](#_Toc238505238)

[اصولي كه اهل سنت در بين فرقه‌هاي ديگر امت در آن وسطيت دارند 53](#_Toc238505239)

[طائفه‌هاي اهل بدعت، كه مولف در اصول سابق الذكر به آنان اشاره كرده است 54](#_Toc238505240)

[اليوم الآخر (روز بازپسين) 57](#_Toc238505241)

[فتنه قبر 57](#_Toc238505242)

[سخن اهل سنت در مورد نعيم قبر و عذاب آن 57](#_Toc238505243)

[قيامت 59](#_Toc238505244)

[حشر مردم 60](#_Toc238505245)

[اموري كه مولف در مورد روز قيامت ذكر كرده است 60](#_Toc238505246)

[ايمان به قضا و قدر 64](#_Toc238505247)

[درجات ايمان به قضا و قدر 65](#_Toc238505248)

[مشيت بندگان و قدرت آنان 66](#_Toc238505249)

[كساني كه در اين درجه، يعني مشيت و خلق گمراه شده‌اند 67](#_Toc238505250)

[اعتماد نمودن بر قضاء و قدر و ترك عمل 68](#_Toc238505251)

[مجوس اين امت 68](#_Toc238505252)

[چگونه جبريه احكام خداوند را خالي از حكمت و مصلحت مي‌گردانند؟ 69](#_Toc238505253)

[ايمان 69](#_Toc238505254)

[زياد و كم شدن ايمان 70](#_Toc238505255)

[كبيره 70](#_Toc238505256)

[كساني كه در مورد فاعل كبيره با اهل سنت مخالفت نموده‌اند 71](#_Toc238505257)

[آيا فاسق را مي توان در اسم ايمان جاي داد؟ 72](#_Toc238505258)

[صحابي كيست، و موضع اهل سنت در مورد صحابه چيست؟ 72](#_Toc238505259)

[تفاوت منزلت صحابه 73](#_Toc238505260)

[خلفاي چهارگانه 74](#_Toc238505261)

[اهل بدر 74](#_Toc238505262)

[اهل بيعت رضوان 75](#_Toc238505263)

[آل بيت نبي 75](#_Toc238505264)

[همسران رسول 76](#_Toc238505265)

[موضع اهل سنت در قبال اختلافاتي كه ميان صحابه بروز نمود 77](#_Toc238505266)

[موضع اهل سنت در آثار وارده پيرامون صحابه 78](#_Toc238505267)

[عصمت صحابه 78](#_Toc238505268)

[شهادت در مورد ورود به بهشت و يا جهنم 79](#_Toc238505269)

[نظر اهل سنت و جماعت در كرامت اولياء 80](#_Toc238505270)

[ولي كيست و كرامت چيست؟ 81](#_Toc238505271)

[طريقه اهل سنت و جماعت در سيرت و عملشان 82](#_Toc238505272)

[اموري كه اهل سنت و جماعت به وسيله آن عقائد، اعمال، و اخلاق ديگران را مي سنجند 84](#_Toc238505273)

[صديقون، شهداء، صالحون، و ابدال 84](#_Toc238505274)

[طائفه منصوره تا قيام ساعت، و منظور از قيام ساعت 85](#_Toc238505275)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالـمين، والصلاه و السلام علي نبينا محمد و علي آله و صحبه اجمعين. اما بعد . . .

این جزوه شامل مهم‌ترین نكات ماده توحید سال دوم دبیرستان در معاهد علمی بر اساس كتاب عقیده واسطیه، تالیف شیخ السلام ابن تیمیه می‌باشد. از خداوند بزرگ خواهانیم كه این تذكره را همانند اصل پر بار آن، پر منفعت گرداند. انه جواد كریم.

شيخ الاسلام ابن تيميه

ایشان عالم علامه، شیخ الاسلام ((تقی الدین احمد ابن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیه)) است كه در روز دهم ربیع الاول سال 661 هجری در شهر ((حران)) دیده به جهان گشود. و سپس همراه با خانواده‌اش به دمشق مهاجرین كرد، و این شهر را برای همیشه محل اقامت خود قرار داد.

ایشان / عالمی بزرگ، چراغی درخشان و مجاهدی مشهور بود كه با عقل، فكر، و جسم خود در راه خدا جهاد نمود. او همواره دارای حجتی قوی بود كه كسی را توان رویارویی با آن نبود و در راه خدا از سرزنش كسی هراس نداشت كه هنگام آشكار شدن حق، آن را بر زبان آورد. و به همین خاطر بود كه از سوی صاحبان سلطه و حكم به ایشان محنت‌های زیادی وارد گردید. او دفعات بسیاری به زندان رفت و بالاخره نیز محبوس در زندان قلعه دمشق، در روز بیستم شوال سال 728 هجری به رحمت الهی پیوست.

عقيده واسطيه

كتاب مختصر و جامعی است كه باید آن را خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت پیرامون اسماء و صفات خداوند، مسئله ایمان به خدا، روز قیامت، و دیگر موضوعات مربوط به عقیده دانست، كه از روش علمی اهل سنت گرفته شده است.

و سبب تالیف آن این بود كه بعضی از قاضیان منطقه ((واسط))( نام منطقه‌ای است بین كوفه و بصره در جنوب عراق). از گرایش مردم به اعمالی كه آكنده از بدعتها، گمراهی‌ها و خرافات بود، به نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه شكایت نموده و از ایشان خواستار شدند تا به صورت مختصر در باب عقیده كتابی را به نگارش در آورند، كه نشانگر راه اهل سنت و جماعت در مورد مسائل مربوط به اسماء خداوند و صفاتش، و دیگر مسائل عقیدتی باشد. و به همین دلیل بود كه این كتاب و عقیده، ((عقیده واسطیه)) نام گرفت.

اهل سنت و جماعت

كسانی هستند كه در اعتقاد و قول و عمل خود بر راه رسول خدا و اصحابش گام بر می‌دارند و علت تسمیه آنان به این اسم تمسک آنان به سنت رسول خدا و اتفاق آنان بر آن است.

اعتقاد اهل سنت و جماعت

عبارت از ایمان به الله، ملائكه اش، كتاب‌هایش، پیامبرانش و قضاء و قدر (خیر و شر آن) است.

- پس ایمان به الله، ایمان به وجود او، ربوبیتش (پروردگاریش)، الوهیتش (معبود به حق بودنش)، اسمائش، و صفاتش را متضمن می‌شود.

- و ایمان به ملائكه، ایمان به وجود آنان، و ایمان به اسم كسانی از آنان است كه نامشان را می‌دانیم، همانند جبرییل و همچنین ایمان به صفت كسانی از آنان را كه صفت آنان را می‌دانیم (باز هم مانند جبرییل) را متضمن می‌گردد كه ایمان به اعمال و وظایف آنان را نیز شامل می‌شود. برای مثال، عمل جبرییل كه نزول وحی می‌باشد. یا عمل مالك( نام فرشته نگهبان و مسئول جهنم است) خازن جهنم.

- ایمان به كتاب‌های آسمانی، كه بایستی ایمان داشته باشیم كه این كتابها از سوی خداوند فرستاده شده و خبرهای آنان راست بوده است و اسامی برخی از این كتابها كه نامهای آنان را می‌دانیم (مانند تورات)، صدق و راست است. و به كتابهای دیگری نیز كه نام آنان را نمی‌دانیم باید بطور عموم ایمان آورد، و در صورت عدم نسخ احكام آنان، باید به احكام آنان التزام ورزید.

- و ایمان به پیامبر متضمن این می‌گردد كه ایمان بیاوریم كه همه پیامبران در رسالتهای خود صادق بوده‌اند، و به پیامبرانی كه نامهای آنان را می‌دانیم ایمان پیدا كرده، و در صورت عدم شناخت نامهای آنان، به آنان ایمان اجمالی بیاوریم. و آنچه این رسولان از آن خبر داده‌اند را نیز باید تصدیق نمود، و به احكام غیر منسوخ شریعت آنان التزام ورزید. و باید دانست كه همه شریعت‌های گذشته، به شریعت محمد منسوخ گردیده‌اند.

- ایمان به روز آخرت متضمن می‌گردد كه به تمام چیزهای كه نبی كریم در مورد بعد از مرگ خبر داده‌اند ایمان آورد.

-وایمان به قدر متضمن می‌گردد تا ایمان آوریم كه وقوع هر چیزی به قضاء خداوند و قدر وی بوده است.

روش اهل سنت در اسماء خداوند و صفات وي

طریقه اهل سنت بر این است كه هر آن چیزی را كه خداوند در كتابش، و توسط رسولش بر خود به ثبت رسانیده است، اثبات می‌كنند، و این اثبات بدون هیچ گونه تحریف، تعطیل، تكییف (چگونگی) و تمثیل (مشابهت) صورت می‌پذیرد.

تحريف چيست؟

تحریف به معنای تغییر است و اصطلاحاً به تغییر لفظ نص و یا معنای آن تلقی می‌گردد.

نمونه‌ای از تغییر لفظ: مثلاً تغییر این قول خداوند كه می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 154].

(معنی): «و خداوند با موسی سخن گفت».

كه به جای اینكه ((الله)) به رفع قرائت شود، آن را به نصب قرائت نمود، تا متكلم بجای خداوند موسی باشد.

و مثال تغییر معنا: این است كه مثلاً استواء خداوند بر عرشش را بجای ((علو)) و ((استقرار)) به استیلاء و ملک تفسیر كنیم، تا معنای استواء حقیقی از او منتفی گردد.

تعطيل چيست؟

تعطیل در لغت به معنای ترک و تخلیه می‌باشد، و اصطلاحاً بر انكار صفات و اسماء واجبه خداوند تلقی می‌شود. كه این انكار ممكن است كلی بوده (همانند تعطیل جهمیه)، و یا اینكه جزیی باشد (همانند اشعریه) كه بجز هفت صفت از صفات خداوند، همه را انكار می‌كنند. این هفت صفت در این قول خلاصه می‌شوند:

حی علیم قدیر والكلام له اراده وكذالك السمع والبصر.

تكييف و تمثيل، و فرق ميان آنان:

تكییف: اثبات كیفیت و چگونگی صفت است. مانند اینكه گفته شود: ((استواء خداوند بر عرشش، بدین صورت و یا بدان صورت بوده است)).

و تمثیل: اثبات همانند، نظیر، و شبیه برای چیزی است. مانند اینكه گفته شود: ((ید الله (دست خداوند) مانند دست انسان است. و فرق میان این دو این است كه: تمثیل، ذكر صفت است كه در شیء همانند و مماثل مقید می‌گردد. اما تكییف، ذكر صفت است بدون مقید نمودن آن به چیزی.

حكم اين چهار مسئله (تحريف، تعطيل، تكييف و تمثيل) چيست؟

كلاً این چهار امر حرام می‌باشند و بسیاری از آن در زمره كفر و یا شرک قرار می‌گیرند. و به همین دلیل است كه اهل سنت و جماعت از این چهار مسئله مبرا می‌باشند. و واجب این است كه ظاهر الفاظ وارد شده در بیان اسماء و صفات الله تعالی را گرفته و معتقد بود كه این الفاظ حقیقتی شایسته عظمت و كبریای او دارند. و دلیل این گفته این است كه:

1- صرف و تغییر این امور از ظاهر آن، مخالف طریقه و روش رسول كریم و اصحابش می‌باشد.

2- نسبت دادن این الفاظ به مجاز (یعنی اینكه بگوییم ظاهر كلمات منظور نیست بلكه منظور معنی دیگری است كه با معنی اصلی كلمه ارتباطی دارد) سخن راندن در مورد خداوند بدون علم و آگاهی است كه حرام می‌باشد.

اسماء خداوند و صفات توفيقي وي

و اینكه آیا این اسماء و صفات از جمله محكم ( محكم: آیاتی را گویند كه حقیقت آنها معلوم و آشكار باشد).

 و یا متشابه ( متشابه: آیاتی را گویند كه حقیقت (كیفیت) آنها را فقط الله تعالی می‌داند.) می‌باشند.

اسماء خداوند و صفات او ((توفیقی)) (توقیف: متوقف كردن عقل در تصرف در امور معین و مسائل توفیقی مسائلی است كه از طرف خدا تعیین می‌شود و عقل و اجتهاد نمی‌توانند در آن دخالت كنند زیرا از محدوده تخصص آنها خارج است) می‌باشند. و توقیفی به این معنی است كه اثبات و نفی آن در حد كتاب و سنت توقف می‌كنند. یعنی اینكه نمی‌توان آنها را اثبات و یا نفی نمود، مگر با تمسک به دلیل و حجتی از كتاب و سنت. و عقل در این مسئله هیچ جا و مجالی ندارد. چون این مسائل از حیطه عقل فراتر می‌روند. و اسماء خداوند و صفات او در معنا محكم و معلوم بوده، و در حقیقت آن متشابه می‌باشند، چون حقیقت آن را بجز خداوند كس دیگری نمی‌داند.

اسماء خداوند غير محصورند

اسماء خداوند در عددی معین منحصر نمی‌گردند چون رسول خدا در دعای به ثبت رسیده می‌فرماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِى كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِى عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ»(معنی): «خداوندا، از تو می‌خواهم با توسل به هر اسمی كه از آن تو است، و تو خود را بدان خوانده‌ای، و یا در كتابت نازل نموده‌ای، و با كسی از بندگانت را به آن آگاهی داده‌ای، یا در علم غیب نزد خود نگاه داشته‌ای».

در نتیجه احاطه و حصر و علم به آنچه در علم غیب و نزد خداوند می‌باشد غیر ممكن است. و از جمع بین این دعا و حدیث دیگری كه عنوان می‌كند: خداوند را (نود و نه) اسم است كه هر كسی آن را بر شمارد وارد بهشت می‌گردد. ((نتیجه گرفته می‌شود كه در این مسئله هیچ اشكالی وجود ندارد، چون ممكن است خداوند را اسماء دیگری باشد. به عنوان مثال هنگامی كه كسی می‌گوید: ((پنجاه سپر دارم كه آنها را برای جهاد آماده كرده‌ام))، این گفته با این مسئله منافاتی ندارد كه این شخص ممكن است سپرهای دیگری نیز داشته باشد، اما پنجاه عدد از آن را به جهاد اختصاص داده است. و معنای احصاء و یا بر شمردن اسماء خداوند این است كه لفظ و معنای آن را بداند، و به مقتضای آن خداوند را عبادت كند.

ايمان به اسماء خداوند چگونه انجام مي پذيرد؟

اگر اسم ((متعدی)) (اسم متعدی اسمی است كه در ریشه لغوی آن احتیاج به مفعول دارد) باشد، پس ایمان به آن مستلزم اثبات اسم، و اثبات صفتی كه متضمن آن است، و اثبات اثری است كه بر آن اسم مترتب می‌گردد. برای مثال هنگامی كه می‌گوییم ((رحیم)) در نتیجه اسم ثابت می‌شود كه همان رحیم است، و صفت ثابت می‌شود كه همان صفت ((رحمت)) است، و اثر آن نیز ثابت می‌گردد، به معنای اینكه خداوند توسط صفت رحمت به بندگان خود رحم می‌ورزد. و اگر اسم ((لازم))( اسم لازم اسمی است كه در ریشه لغوی آن احتیاج به مفعول ندارد و به فاعل اكتفا می‌كند) باشد، پس ایمان به آن مستلزم اثبات اسم، و اثبات صفت آن است. مثلاً هنگامی كه می‌گوییم ((الحی)) در نتیجه اسم ثابت می‌گردد كه همان ((حی)) است، و صفت نیز ثابت می‌گردد كه همان صفت ((حیات)) است.

اقسام صفات از لحاظ ثبوت و عدم

این صفات به دو دسته تقسیم می‌شوند: صفات ثبوتی: كه همان صفاتی هستند كه خداوند آن را بر خود ثابت كرده است، مانند ((حیات)) و ((علم))، و صفات سلبی: كه خداوند آنان را از خود نفی كرده است. همانند ((اعیاء)) (خستگی) و ((ظلم)). پس ایمان به نفی صفت سلبی و اثبات ضد آن واجب است. در نتیجه هنگامی كه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا﴾ [الكهف: 49]. (معنی): «و خداوند به هیچ كس ظلم نمی‌كند»، پس ایمان به نفی ظلم از خداوند و همچنین اثبات ضد آن كه همان ((عدل)) است (عدلی كه هیچ ظلمی در آن نیست)، واجب می‌باشد.

اقسام صفات از لحاظ دوام و حدوث

این صفات نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند:

صفات دائمی: كه همواره خداوند به آنان متصف بوده و هست. همانند ((علم)) و ((قدرت)). و به صفات ذاتیه معروفند.

وصفات متعلق به مشیت (اراده): كه اگر بخواهد آنان را انجام می‌دهد، و اگر نخواهد آنان را انجام نمی‌دهد. مانند نزول( بایستی توجه داشت كه نزول لایق به باریتعالی است و به افعال مخلوقات هیچ شباهتی ندارد) خداوند به آسمان دنیا كه به صفات فعلیه معروفند. ممكن است صفتی هم ذاتیه، و هم فعلیه باشد. همانند ((كلام)). چون با توجه به اصل آن، این صفت، صفتی ذاتیه است. چون خداوند همواره متكلم بوده و هست. و با توجه به آحاد و افراد امری كه بدان تكلم می‌كند، و جزء بجزء بودن آن، این صفت، صفتی فعلیه است، چون به اراده و مشیت خداوند بستگی دارد.

الحاد

الحاد در لغت به معنای میل و دوری است، و اصطلاحا: ((دوری از امر كه اعتقاد و یا علم و عمل بدان واجب است)) را معنی می‌دهد.

الحاد ممكن است در اسماء خداوند باشد. همان گونه كه خداوند می‌فرماید: ﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ [الأعراف: 180]. (معنی): «و كسانی را كه در اسماء او الحاد می‌ورزند رها كنید».

و ممكن است در آیات خداوند باشد. همان گونه كه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآ﴾ [فصلت: 40]. **(**معنی): «كسانی كه به آیات ما الحاد می‌ورزند بر ما پنهان نیستند».

انواع الحاد در اسماء خداوند چهار گونه است

1. ذاینكه جزیی از آن را انكار كند، و یا اینكه صفاتی كه بر این اسماء مترتب می‌گردند را انكار كند. همانند ((جهمیه)).
2. اینكه خداوند را به نامی بخواند كه او خود را به این نام نخوانده است. همانند نصاری كه او را ((پدر)) می‌خوانند.
3. اینكه اعتقاد داشته باشد اسمی از اسماء او بر مشابهت خداوند به خلقش دلالت می‌كند. همانند ((مشبهه)).
4. اینكه از اسم خداوند، اسمی را برای اصنام (بتها) مشتق كند. همان گونه كه مشركین، ((عزی)) را از ((عزیز)) مشتق نموده و بتی را به این نام می‌خواندند.

و الحاد در آيات بر دو نوع است

1. الحاد در آیات كونیه: كه همانند مخلوقاتند، و انكار انفراد خداوند در خلق را معنی می‌دهد. مثلاً اعتقاد داشته باشد كه كسی غیر از خداوند در آفرینش، و یا جزیی از آفرینش دست داشته باشد. و یا اینكه كسی را در خلقت همكار و شریک خداوند قرار دهد.
2. الحاد در آیات شرعیه: كه همان وحی نازل بر انبیاء است، و تحریف، تكذیب، و یا مخالفت با آنان را معنی می‌دهد.

طريقه قرآن و سنت در صفات خداوند از لحاظ اجمال و تفصيل

روش قرآن و سنت غالبا عبارت است از اجمال در نفی، و تفصیل در اثبات. چون در امر تنزیه، اجمال در نفی بسیار كاملتر و شامل تر از تفصیل در آن است. و نیز تفصیل در اثبات بسیار بلیغ تر و بهتر از مدح به صورت اجمال است. و به همین خاطر صفات ثبوتی بسیاری را در قرآن و سنت مشاهده می‌كنیم. همانند سمیع، بصیر، علیم، قدیر، غفور، رحیم . . . اما صفات سلبیه بسیار كم هستند. همانند نفی ظلم، و نفی خستگی، و نفی غفلت، و نفی ولادت، و نفی شریک، و نفی همتا، و نفی همكار.

سوره اخلاص

كه عبارت است از:

﴿ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: 1-4].

(معنی): «بگو كه او خدای یكتا است. آن خدایی كه بی نیاز است. هرگز نزاییده و زاییده نشده است. و نه هیچ كس مثل و همتای او است».

و به این دلیل سوره اخلاص نامیده شده است كه خداوند آن را به خود اختصاص داده و خالص گردانیده است، و در آن بجز امور متعلق به اسماء و صفاتش چیز دیگری ذكر نشده است. و باز هم به این دلیل كه قاری آن را از شرک و تعطیل خلاص می‌گرداند. و سبب نزول این سوره این بود كه مشركین از نبی خواستند تا نسب پروردگارش را بگوید و عنوان كند كه او از چه ساخته شده است. این سوره معادل یک سوم قرآن است. و دلیل آن این است كه خبرهای قرآن از سه بخش تشكیل شده**‌**اند:

(خبرهایی در مورد خداوند)، (خبرهایی در مورد مخلوقات خداوند) و (احكام) كه همان اوامر و نواهی می‌باشند. و سوره اخلاص نوع اول را شامل می‌شود كه همان خبرهایی در مورد خداوند است.

اسماء خداوند در این سوره بدین ترتیبند: الله، الأحد، الصمد. الله همان مألوه(أله) معبود است كه باید به او عشق ورزید و او را تعظیم نمود. و احد، جدا از هر گونه شریک و مماثل و همتا است. و صمد، او است كه در صفاتش كامل بوده و جمیع مخلوقاتش فقیر درگاه اویند. و در این سوره صفتهای خداوند وجود دارند كه از همین اسماء گرفته می‌شوند:

1. الوهیت.
2. احدیت.
3. صمدیت.
4. نفی فرزند از او. چون او بی نیاز از فرزند بوده و هیچ شبیهی ندارد.
5. نفی زاییده شدن او. چون او خود خالق همه چیز بوده، و او است كه قبل از او چیزی نیست.
6. نفی همتا بر او. یعنی كسی كه در صفات با او برابری كند. چون خداوند به علت كمال صفاتش هیچ مثل و همتایی ندارد.

آيه الكرسي

آیه الكرسی عبارت است از این قول خداوند:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

(معنی): «الله یكتا است و جز او الهی نیست، و او حی و قیوم است، هرگز او را كسالت و خواب فرا نمی‌گیرد، او است مالک آنچه در آسمانها و زمین است، چه كسی می‌تواند كه در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به اجازه او، علم او محیط است بر آنچه در آینده خواهد آمد و آنچه در گذشته است، و هرگز كسی نمی‌تواند هیچ چیز از علم او را احاطه كند، مگر آنچه او بخواهد، كرسی او از آسمانها و زمین فراتر رفته، و هرگز حفظ آنان او را به زحمت نیاندازد، و او است برتر و پر عظمت».

و به این دلیل آیه الكرسی نامیده شده است كه در آن ذكر كرسی به میان آمده است. این آیه عظیم‌ترین آیه كتاب خداوند است. و كسی كه آن را در شبی بخواند، خداوند بر او حافظی قرار خواهد داد تا جایی كه شیطان نمی‌تواند تا به هنگام صبح به او نزدیک گردد. و این اسماء خداوند را در بر دارد: ((الله))، ((الحی))، ((القیوم))، ((العلی))، ((العظیم)) و معانی این اسامی به ترتیب عبارتند از:

حی: دارای حیات كامل است كه متضمن كاملترین صفات می‌گردد، و این صفات از عدم پیشی گرفته و زوال نمی‌پذیرند.

قیوم: همان قائم به نفسش و قائم بر دیگران است. پس او به دیگران احتیاجی نداشته و غنی بوده و همه چیز محتاج او است.

العلی: یعنی به ذاتش عالی و والا بوده و بالای همه چیز باشد. و به صفاتش عالی و در كمال باشد. پس هیچ عیب و نقصی در او نیست.

عظیم: دارای عظمت است كه همان جلال و كبریاء می‌باشد.

این پنج اسم، پنج صفت از صفات خداوند را در بر دارند. و صفات دیگر او در این آیه از این قرارند:

6- انفراد خداوند به الوهیت.

7- نفی خواب و خستگی از او، به علت كمال حیات و قیومیت او.

8- انفراد و یگانگی او به ملک و سلطه شامل بر همه چیز، چون هر چه در آسمانها و زمین است از آن او است.

9- كمال عظمت و سلطان او به صورتی كه هیچ كس نمی‌تواند بدون اجازه او، نزدش شفاعت كند.

10- كمال علم او و شامل بودن این علم بر همه چیز ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ كه مربوط به زمان حال و آینده است، ﴿وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ كه زمان گذشته را شامل می‌گردد.

11- مشیت و اراده او.

12- كمال قدرت او، كه پی بردن به آن از مشاهده عظمت مخلوقاتش نتیجه گرفته می‌شود. ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾.

13- كمال علم، قدرت، حفظ و رحمت او ﴿وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَا یعنی حفظ و نگهداری آنها بر او گران و سنگین نمی‌آید و او را عاجز نمی‌گرداند.

 (كرسی)

كرسی موضع دو قدم رحمن، سبحانه و تعالی است، و عظمت آن همان گونه است كه در حدیث آمده است: «ما السموات السبع والأرضوان السبع بالنسبه الى الكرسي الا كحلقه القيت في فلاه من الأرض وان فضل العرش علي الكرسي كفضل الفلاه علي تلك الحلقه». (معنی): «هفت آسمان و هفت زمین در مقایسه با كرسی همانند حلقه‌ای هستند كه در فلاتی از كره زمین انداخته شده باشند، و به راستی فضل عرش بر كرسی همانند فضل آن فلات است بر آن حلقه».

این امر به عظمت خالق سبحانه و تعالی دلالت می‌كند. و كرسی با عرش فرق دارد. چون كرسی موضع دو قدم خداوند بوده و عرش همان است كه خداوند بر آن مستوی گردیده است. و احادیث نیز بر مغایرت این دو دلالت دارند.

معني اين قول خداوند چيست؟

﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٣﴾ [الحدید: 4].

(معنی): «او است اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز آگاه است».

این اسماء چهارگانه را حضرت رسول الله بدین گونه تفسیر كرده‌اند (صحیح مسلم. كتاب الذكر و الدعاء. باب ما یقول عند النوم و اخذ المضجع 2713.**)**كه: اول یعنی آنكه قبل از او چیزی نیست. و آخر یعنی آنكه بعد از او چیزی نیست. و ظاهر یعنی آنكه بالای او چیزی نیست. و باطن یعنی همان كه نزدیكتر از او چیزی نیست. و این قول او: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ یعنی اینكه علم او به صورت جمله و تفصیل همه چیزی را احاطه كرده است.

(علم الله)

علم یعنی ادراک حقیقت یک شیء- و علم خداوند تعالی كامل بوده و به صورت جمله و تفصیل (كلی و جزیی) بر همه چیز احاطه دارد- از دلایل علمی كه به صورت جمله می‌باشد، این سخن او است: ﴿وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ [البقرة: 282]. (معنی): «خداوند به تمام چیزها آگاه است».

و از دلایل علم تفصیلی او، این گفته او است:

﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59].

(معنی): «و كلیدهای غیب نزد او است، و هیچ كس بجز او بدان علم ندارد، و او علم دارد به هر آنچه در دریا و خشكی است، و هیچ برگی از درختی نیافتد مگر اینكه او بدان علم دارد، و هیچ دانه‌ای در تاریكی‌های زمین، و هیچ تر و خشكی وجود ندارد مگر اینكه در كتابی مبین نوشته شده است».

مفاتح الغيب (كليدهاي غيب)

((مفاتح الغیب)) كلیدهای و یا خزائن غیب خداوند می‌باشند كه ذكر آن در این قول پروردگار آمده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: 34].

(معنی): «همانا علم ساعت (قیامت) نزد خداوند است، و او باران را فرو بارد، و می‌داند چه چیزی در رحمها وجود دارد، و هیچ كس نمی‌داند كه فردا چه خواهد كرد، و هیچ كس نمی‌داند به كدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد، و به راستی خداوند بر همه چیز عالم و آگاه است».

و معنای خبیر، همان آگاه بودن به باطن امر می‌باشد.

(قدرت)

قدرت: به معنای تمكن و توانایی انجام كاری است، به شرط اینكه در این توانایی، عجز هیچ راهی نداشته باشد. و قدرت خداوند قدرتی است كه همه چیز را شامل می‌گردد، و دلیل آن نیز این آیه است:

﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: 284]. (معنی): «و خدوند بر همه چیز قادر است».

(قوت)

قوت: به معنای تمكن و توانایی انجام كاری است در صورتی كه ضعف و سستی در آن راهی نداشته باشد، و دلیل آن نیز این قول خداوند است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاریات: 58]. (معنی): «به راستی خداوند بسیار رزق دهنده دارای قوت متین است». و متین به معنای قوت شدید و بسیار است. فرق میان قوت و قدرت در این است كه از سویی قوت خاصتر از قدرت بوده، و در وجهی دیگر عامتر از قدرت می‌باشد. قوت را اگر به قادری دارای عقل و شعور منسوب داریم، خاصتر می‌گردد، چون عبارت می‌شود از قدرت و زیادتر از قدرت و اگر قوت را در رابطه با عموم مكانش در نظر بگیریم **-** چون می‌تواند هم ذی شعور (همانند انسان) و هم بی شعور (همانند آهن و سنگ) را شامل گردد- عام تر می‌گردد. برای مثال به آهن كه دارای شعور نیست، می‌توان گفت قوی و دارای قوت، اما نمی‌توان گفت قادر.

حكمت و معني حكيم

حكمت عبارت است از قرار دادن اشیا در موضع شایسته اش، كه از روی دقت و ظرافت صورت می‌گیرد. و دلیل متصف بودن خداوند به حكمت، این قول او است**:** ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ [التحریم: 2].

(معنی): «و او دارای علم و دارای حكمت است». كلمه حكیم دو معنی دارد: یكی اینكه به معنای دارای حكمت است، در نتیجه به هیچ مسئله‌ای امر نداده و شیء را خلق نمی‌كند، و مسئله‌ای را نهی نمی‌كند، مگر از روی حكمت، و دیگر آنكه به معنای حاكم است، كه به هر امری كه اراده كند حكم می‌دهد و كسی را یارای بازجویی و مواخذه او نیست.

انواع حكمت خداوند

حكمت خداوند بر دو نوع است: حكمت شرعیه و حكمت كونیه. محل و مكان حكمت شرعیه، همان شرع است كه عبارت از اموری هستند كه پیامبران توسط وحی خداوند دریافت داشته و ابلاغ نموده‌اند كه در نهایت دقت و ظرافت آمده‌اند. و حكمت كونیه محلش كون (هستی) و یا مخلوقات خداوند می‌باشند. در نتیجه هر آن چیزی را كه خداوند خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

انواع حكم خداوند

حكم خداوند نیز بر دو نوع است: حكم كونی، و حكم شرعی. حكم كونی همان است كه خداوند به وسیله آن و به مقتضای آن چیزی را مقدر نموده و یا می‌آفریند. و دلیل آن نیز این قول خداوند در مورد برادران یوسف است كه: ﴿فَلَنۡ أَبۡرَحَ ٱلۡأَرۡضَ حَتَّىٰ يَأۡذَنَ لِيٓ أَبِيٓ أَوۡ يَحۡكُمَ ٱللَّهُ لِيۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ﴾ [یوسف: 80]. **(**معنی): «هرگز از این سرزمین بر نخیزیم، تا اینكه پدرم اجازه دهد، یا خداوند درباره من حكمی فرماید». و حكم شرعی همان است كه خداوند به مقتضای آن امری را شرع می‌كند. و دلیل آن این آیه است: ﴿ذَٰلِكُمۡ حُكۡمُ ٱللَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ﴾ [الـممتحنة: 10]. (معنی): «آن همان حكم خداوند است كه در میان شما حكم می‌كند».

(رزق)

عبارت از بخشیدن و اعطای چیزهایی است كه به شخص مرزوق (كسی كه رزق به او داده می‌شود) نفع می‌رساند. و دلیل آن نیز این قول خداوند است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ﴾ [الذاریات: 58]. (معنی) : «به راستی خداوند است كه رزق دهنده می‌باشد». ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا﴾ [هود: 6]. (معنی): «و هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر آنكه روزیش بر خداوند است». و بر دو نوع است: رزق خاص و رزق عام.

رزق عام: همان رزقی است كه توسط آن بدن قوام می‌یابد، كه همان طعام و شراب و غیره را تشكیل می‌دهد، و همه مخلوقات را شامل می‌گردد. و رزق خاص: رزقی است كه توسط آن قلب اصلاح می‌گردد، و شامل علم و ایمان و عمل صالح می‌باشد.

مشيت خداوند

همان اراده كونی او است كه عام بوده، و همه افعال خود او و بندگان او را شامل می‌شود. و دلیل این مشیت در افعال خداوند، این آیه است: ﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا﴾ [السجدة: 13].

(معنی): «و اگر می‌خواستیم، همه را هدایت می‌كردیم». و دلیل این مشیت در افعال بندگان خداوند، این آیه است: ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ﴾ [الأنعام: 137]. «و اگر خداوند می‌خواست، آن را انجام نمی‌دادند».

اراده خداوند و اقسام آن

اراده خداوند، صفتی است از صفات او، و بر دو نوع است: اراده كونیه، كه به معنای مشیت است. و اراده شرعیه كه به معنای محبت است. دلیل اراده كونیه خداوند، این آیه است: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ﴾ [الأنعام: 125]. (معنی): «پس كسی را كه خداوند اراده كند كه هدایت دهد، سینه‌اش را به اسلام روشن و منشرح می‌گرداند». و دلیل اراده شرعیه خداوند، این قول او است**.** ﴿وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ﴾ [النساء: 27]. (معنی): «و خداوند اراده كرده است كه توبه شما را بپذیرد».

فرق ميان اراده كونيه و اراده شرعيه

در اراده كونیه همواره باید مقصود و مراد انجام پذیرد، و این مقصود و مراد ممكن است محبوب خداوند بوده، و ممكن است كه خداوند آن را دوست نداشته باشد. اما در اراده شرعیه وقوع و حاصل شدن مقصود و مراد لازم نیست، اما همواره مقصود و مراد، محبوب خداوند است.

محبت خداوند

محبت خداوند صفتی از صفات فعلیه او است. و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54]. (معنی): «پس خداوند قومی را خواهد آورد كه آنها را دوست دارد، و آنها نیز او را دوست می‌دارند». و همچنین: ﴿وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلۡوَدُودُ ١٤﴾ [البروج: 14]. (معنی): «و او است بخشنده دارای محبت». ود، همان خالص محبت است، و نمی‌توان محبت را به ثواب تفسیر كرد. چون این نوع تفسیر مخالف ظاهر آیه، و همچنین مخالف اجماع سلف می‌باشد، و هیچ دلیل و علتی نیز ندارد.

مغفرت و رحمت

دلیل اثبات این دو صفت برای خداوند، این قول او است**:** ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا﴾ [النساء: 96].

(معنی): «و خداوند همواره بخشنده و رحیم است». مغفرت: به معنای ستر و پوشانیدن گناه و گذشتن از آن است. و رحمت صفتی است كه باعث احسان و نعمت بخشیدن می‌گردد، و بر دو نوع است: رحمت عامه، و رحمت خاصه. رحمت عامه همه را شامل می‌شود و دلیل آن این آیه است**:** ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ [الأعراف: 156]. (معنی): «و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است». و رحمت خاصه، رحمتی است كه فقط مخصوص مومنین می‌باشد، و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا﴾ [الأحزاب: 43]. (معنی): «و خداوند همواره بر مومنین رحیم است». و تفسیر نمودن رحمت به احسان هرگز صحیح نمی‌باشد. چون مخالف ظاهر آیه، و اجماع سلف می‌باشد، و دلیلی بر آن وجود ندارد.

رضا، غضب، كراهت، مقت، أسف

رضا: صفتی از صفات خداوند است كه به موجب آن خداوند به شخصی كه از او راضی است محبت ورزیده، و به او احسان و نیكی می‌كند. و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [المائدة: 119]. (معنی): «خداوند از آنان راضی گشت و آنان نیز از خداوند راضی شدند».

و غضب: صفتی از صفات خداوند است كه باعث می‌گردد خداوند به شخص غضب ورزیده و از او انتقام بگیرد، و بسیار به صفت ((سخط)) نزدیک می‌باشد. و دلیل موصوف بودن خداوند به غضب، این آیه است:

﴿وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ﴾ [النساء: 93]. (معنی): «و خداوند بر او غضب ورزید، و او را لعنت كرد». و همچنین: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسۡخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضۡوَٰنَهُۥ﴾ [محمد: 28].

(معنی): «و آن به این دلیل بود كه آنان هر آنچه كه خداوند را خشمگین نموده تبعیت كردند، و به رضوان او كره ورزیدند».

كراهت: صفتی از صفات فعلیه خداوند است كه به موجب آن، مكروه را از خود دور نموده و با او عداوت و دشمنی می‌ورزد، و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ﴾ [التوبة: 46]. (معنی): «و لیكن خداوند از برانگیختن آنان كراهت داشت».

مقت: به معنای بغض بسیار شدید است. و معنای بغض، به معنای كراهت بسیار نزدیک است. و دلیل مقت خداوند، این سخن او است كه می‌فرماید: ﴿كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 4]. (معنی): «اینكه چیزی را بگویید كه به آن عمل نمی‌كنید خداوند را بسیار خشمگین می‌سازد».

اسف: دو معنی را در بر دارد: یكی همان غضب است كه بر خداوند جایز است، و دلیل آن این آیه است:

﴿فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ﴾ [الزخرف: 55]. (معنی): «پس هنگامی كه ما را خشمگین كردند، از آنان انتقام گرفتیم». و در این آیه، ((آسفونا)) یعنی ما را غضبناک نمودند. و معنی دیگر آن حزن است كه هیچگاه خداوند به آن متصف نمی‌گردد، و صحیح نیست كه او را حزن و غمناک بودن توصیف كنیم. چون حزن صفتی پر نقص است و خداوند از هر گونه نقص بری و منزه می‌باشد. رضا را هرگز نمی‌توان به ثواب تفسیر نمود. و همچنین غضب را نمی‌توان هرگز به انتقام معنی كرد. همان گونه كه نمی‌توان كراهت و غضب را به عقوبت تفسیر كرد. چون این نوع تفسیر مخالف ظاهر آیه و اجماع سلف بوده و دلیلی بر آن وجود ندارد.

المجيء والإتيان (آمدن)

مجیء و اتیان دو صفت از صفات فعلیه خداوند هستند كه به وجه لایق به خداوند بر او ثابت شده‌اند. و دلیل آن این آیه است: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ٢٢﴾ [الفجر: 22]. (معنی): «آن هنگام كه پروردگار تو و ملائكه صف در صف به عرصه محشر آیند». و همچنین: ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [البقرة: 210]. (معنی): «آیا انتظار این را می‌كشند كه خداوند و همچنین ملائكه در سایبانهایی از ابر بیابند؟» و نمی‌توان این دو صفت را به آمدن امر خداوند تفسیر نمود. چون مخالف ظاهر آیه و اجماع سلف بوده، و دلیلی بر آن نیست. و مراد از این قول پروردگار كه: ﴿أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ﴾ [الأنعام: 158]. (معنی): «و یا بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید». طلوع خورشید از مغرب است كه با آمدن این نشانه درهای توبه بسته می‌گردند. و نیز از دلایلی كه شیخ الاسلام ابن تیمیه بر مجیء و آمدن خداوند آورده‌اند، این آیه است: ﴿وَيَوۡمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلۡغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ٢٥﴾ [الفرقان: 25]. «و روزی كه آسمان با ابر از هم شكافته شده و ملائكه فرود آیند، فرود آمدنی».

با اینكه در این آیه هیچ ذكری از آمدن خداوند نیامده است. چون تشقق و شكافته شدن آسمان با ابرها و تنزیل ملائكه، در هنگام آمدن خداوند برای قضاوت بین بندگانش به وقوع می‌پیوندند. در نتیجه با اثبات مسائل نام برده شده در این آیه می‌توان در اثبات امر دوم، یعنی مجیء خداوند استدلال نمود. چون این دو امر لازم و ملزوم یكدیگرند.

وجه (چهره)

وجه صفتی از صفات ذاتی و ثابت خداوند است، كه به گونه‌ای كه لایق خداوند باشد حقیقت دارد. و دلیل آن این آیه است: ﴿وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: 27]. (معنی): «و وجه پروردگار تو كه با جلال و اكرام است باقی می‌ماند». و معنی جلال همان عظمت، و معنی اكرام، همان اعطای كرامتی است كه برای بندگان مطیع مهیا است. و نمی‌توان وجه را به ثواب تفسیر نمود، چون مخالف ظاهر آیه و اجماع سلف بوده، و بر این پندار دلیلی وجود ندارد.

يد (دست)

دستهای خداوند از صفات ذاتی و ثابت می‌باشد، و به گونه‌ای هستند كه لایق خداوند باشند. هر آن گونه كه بخواهد آنان را باز نموده، و هر آنچه را كه بخواهد با آنان می‌گردد. و دلیل آن این آیه است:

﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: 64]. (معنی): «بلكه دو دست خداوند گشاده است». و همچنین: ﴿مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص: 75]. (معنی): «تو را چه مانع شد كه به آنچه كه من با دو دست خود آفریده ام سجده كنی». و نمی‌توان یدین (دستها) را به قوت تفسیر نمود چون مخالف ظاهر لفظ و اجماع سلف بوده، و هیچ دلیلی بر این گونه تفسیر وجود ندارد. و در سیاق آیه نیز مسئله‌ای وجود دارد كه مانع این گونه تفسیر می‌گردد. و آن، این است كه دستها با صیغه ((تثنیه)) (دو دست) ذكر شده است. و خداوند هرگز به دوگانگی قوت متصف نمی‌گردد.

العين (چشم)

چشمان خداوند از صفات ذاتی و ثابت او بوده، و به صورتی هستند كه لایق خداوند می‌باشند. و با آنان نظر و رویت می‌كند. و دلیل آن این آیه می‌باشد**:** ﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ﴾ [طه: 39]. (معنی): «تا در مقابل چشم ما پرورش و تربیت یابی». و همچنین: ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: 14]. (معنی): «در مقابل چشمان ما جریان داشت».

هرگز نمی‌توان چشمان خداوند را به علم و یا رویت تفسیر نمود، تا بدین وسیله چشمان او نفی گردند. چون این امر مخالف ظاهر آیه و اجماع سلف بر ثبوت چشم برای خداوند است، و این گونه تفسیر هیچ دلیلی ندارد.

و در جواب تفسیری كه برخی از سلف از این قول خداوند نموده‌اند: ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ و گفته‌اند كه ((ما آنها را رویت می‌كردیم))، باید بگوییم كه آنها نخواسته‌اند با این تفسیر، معنای عین یا چشم را نفی كنند، بلكه آن را همراه با اثبات چشم به لازم تفسیر كرده‌اند. و این امر اشكالی ندارد. یعنی این امر به خلاف تفسیر كسانی است كه عین یا چشم را به رویت تفسیر نموده، و حقیقت عین را انكار می‌كنند.

جهات وارده در مورد يدين (دو دست) و عينين (دو چشم)

این دو صفت به سه گونه وارد شده‌اند: «إفراد» (یگانگی)، «تثنیه» (دوگانگی)، و «جمع». مثال إفراد، این قول خداوند تعالی است: ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾ [الملک: 1]. **(**معنی): «بزرگوار خدایی كه ملک در دست او است». و همچنین: ﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ﴾ [طه: 39]. (معنی): «تا در مقابل چشم ما پرورش و تربیت یابی». و مثال تثنیه این قول خداوند تعالی است**:** ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: 64]. (معنی): «بلكه دو دست خداوند گشاده است». و همچنین در این حدیث شریف كه می‌فرماید: «إذا قام احدكم یصلی فإنه بین عینی الرحمن». (معنی): «و هنگامی كه یكی از شما برای نماز بر می‌خیزید، پس او میان دو دیده رحمن است». و مثال جمع، این قول خداوند است:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا خَلَقۡنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتۡ أَيۡدِينَآ أَنۡعَٰمٗا﴾ [یس: 71]. (معنی): «آیا نمی‌بینند كه ما از عمل دستانمان برای آنان چهار پایانی خلقت كردیم». و همچنین این قول خداوند: ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: 14]. (معنی): «در مقابل چشمان ما جریان داشت». و هنگامی میان وجوه دارد شده جمع بندی كنیم، هیچ اشكال و منافاتی بین ((إفراد))، و ((تثنیه)) بوجود نمی‌آید. چون هنگامی كه مفرد مضاف باشد، عام می‌گردد. پس در نتیجه هنگامی كه گفته شود: ((ید الله)) (دست خدا) و ((عین الله)) (چشم خدا)، همه صفات وارده برای دست و چشم كه بر او ثابت شده‌اند را شامل می‌گردد. و میان ((تثنیه)) و ((جمع)): نیز منافات و اشكالی وجود ندارد. چون مقصود از جمع در اینجا تعظیم بوده، و با تثنیه منافات ندارد.

سمع

سمع خداوند تعالی صفتی ثابت است كه حقیقتی در خور و لایق خداوند دارد. و دلیل آن این آیه است:

﴿ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ (معنی): «و او است شنوای دانا». و بر دو نوع تقسیم می‌شود:

نوع اول به معنی اجابت است، كه از صفات فعلیه بوده، و مثال آن این قول خداوند است: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ﴾ [ابراهیم: 39]. (معنی): «به راستی پروردگار من دعا را اجابت می‌كند».

و نوع دوم به معنای إدراک مسموع (شنیده شدنی) است كه مثال آن این آیه است: ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾ [الـمجادلة: 1]. (معنی): «خداوند قول زنی را كه در مورد شوهرش با تو سخن می‌گفت شنید». و این نوع سمع همراه با ادراک مسموع ممكن است برای تایید و نصرت باشد. همانند این قول خداوند به موسی و‌هارون:

﴿إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه: 46]. (معنی): «من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم». و همچنین ممكن است غرض از آن تهدید باشد. همانند: ﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ﴾ [آل‌عمران: 181]. (معنی): «همانا خداوند سخن كسانی را كه گفتند خداوند فقیر و ما غنی هستیم شنید».

و همچنین: ﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ﴾ [الزخرف: 80]. (معنی): «آیا گمان می‌كنید كه ما سخنان سری و پنهان آنان را كه به گوش هم می‌گویند نمی‌شنویم، بلی».

رويت

رویت صفتی از صفات ثابت و ذاتی خداوند است كه حقیقتی لایق و در خور خداوند دارد و بر دو قسم است:

قسم اول به معنی بصر بوده كه همان ادراک مبصرات و مرئیات است، و دلیل آن این آیه است:

﴿إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه: 46]. (معنی): «من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم». و همچنین: ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. (معنی): «و او است شنوای بینا». و قسم دوم به معنی علم است و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا ٦ وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا ٧﴾ [المعارج: 6-7]. (معنی): «آنها قیامت را دور می‌بینند (محال می‌دانند - تفسیر) و ما آن را نزدیک می‌بینیم». یعنی آن را نزدیک می‌دانیم. ممكن است مراد از قسم اول كه همان ادراک مروئیات و مبصرات است، نصرت دادن و تایید نیز باشد. همان گونه كه این آیه بیان می‌كند: ﴿إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾ و همچنین ممكن است به معنای تهدید باشد. همانند این آیه: ﴿أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ١٤﴾ [العلق: 14]. (معنی): «آیا او نمی‌داند كه خداوند همه چیز را می‌بیند».

مكر، كيد، و محال؟؟

معنای این سه كلمه بسیار به هم نزدیم است و همان: دست جویی و توسل به اسباب پنهانی برای انتقام از دشمن می‌باشد. و هرگز نمی‌توان خداوند را به صورت مطلق به این صفتها توصیف نمود. بلكه این صفتها همواره جهت توصیف خداوند به صورت مقید می‌آیند. چون در غیر این صورت هم به معنای مدح و ستایش، و هم به معنای ذم و عیبجویی بكار برده می‌شوند. و خداوند از هرگونه صفتی كه معنای عیب و نقص در بر داشته باشد پاک و بری می‌باشد. اما هنگامی كه این صفات به صورت مقید بكار برده شده تا مدح و ستایش خداوند را در بر داشته و از هر گونه ذم پاک باشد، خود این صفات دلیل و حجتی می‌گردند كه نشانگر علم، قدرت، و قوت خداوند هستند. پس این گونه بكارگیری این صفات جایز می‌باشد، چون بر كمال خداوند سبحان دلالت می‌كنند. دلیل إتصاف خداوند به این صفات، این آیاتند: ﴿وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ﴾ [الأنفال: 30]. (معنی): «آنان مكر می‌كنند، خداوند نیز به آنان مكر می‌كند و خداوند بهترین مكر كنندگان است». و همچنین: ﴿إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ١٥ وَأَكِيدُ كَيۡدٗا ١٦﴾ [الطارق: 16]. (معنی): «آنان كید بكار برند، ما نیز كید بكار گیریم». و به همان گونه كه:﴿وَهُمۡ يُجَٰدِلُونَ فِي ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلۡمِحَالِ﴾ [الرعد: 13].

(معنی): «و آنان در مورد خداوند جدل می‌كنند، در حالی كه نیرنگ او با دشمنانش بسیار شدید است».

چه هنگام مكر، كید، و حیله، صفات مدح می‌باشند:

هنگامی كه در اثبات حق، و ابطال باطل بكار برده شوند، و در غیر این صورت صفات ذم می‌باشند. و هرگز نمی‌توان از این صفات، اسمائی را برای خداوند مشتق نمود. مثلاً نمی‌توان گفت ((الماكر)) و ((الكائد)). چون اسماء الله الحسنی هرگز و مطلقا متحمل ذم نشده، و همان گونه كه گفتیم، این اسماء هنگامی كه به صورت مطلق بكار برده شوند ذم و عیب در بر دارند.

عفو

عفو كسی است كه از زشتی‌های دیگران در می‌گذرد و اسمی از اسماء خداوند است. و دلیل آن این آیه است: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا﴾ [النساء: 100].(معنی): «و خداوند همواره عفو و آمرزنده است».

نصوصي در مورد صفات سلبيه

قبلاً گفتیم كه صفات خداوند بر دو نوع است: صفات ثبوتیه، كه خداوند آنان را بر خود اثبات نموده است، و صفات سلبیه كه خداوند آنان را از خود نفی كرده است. و گفتیم كه هر صفت سلبی، صفت مدح از نوع ثبوتی را متضمن می‌شود. و مولف رحمه الله آیا زیادی را در صفات سلبیه ذكر كرده است. مثلاً: ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾ [مریم: 65]. (معنی): «آیا برای او هم اسمی می‌شناسی». و: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: 4].

(معنی): «و هیچ كس همتا و برابر با او نیست». و همچنین**:** ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا﴾ [البقرة: 22].

(معنی): «پس برای خداوند همكار و همیار قرار ندهید». ((السمی)) (هم اسم)، ((الكفو)) (همتراز)، و ((الند)) (همكار و همیار)، معانی متقارب و نزدیكی را در بر دارند كه همان شبیه و نظیر است. و نفی آن از خداوند، متضمن نفی امر مذكور، و اثبات كمال خداوند می‌گردند، كه هیچ كس و هیچ چیز در كمال او با او برابر نیستند. و در این باره خداوند می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111]. (معنی): «و بگو حمد و سپاس خداوندی را است كه، فرزندی نگرفته و در ملكش شریكی نداشته، و از روی ذلت یاوری نگرفته است، و او را به بزرگی تمام یاد كن». خداوند امر فرموده است تا جهت نفی صفات نقص از او كه همان اتخاذ فرزند می‌باشد، او را حمد و ستایش گوییم. و نفی این صفت از خداوند متضمن كمال غنای او، و نفی شریک از وی، متضمن كمال وحدانیت و قدرت او می‌گردد. و نفی ولی از روی ذل برای خداوند، متضمن كمال عزت و قهر او می‌گردد. و باید گفت كه نفی ولی در این آیه، با اثبات ولی در جای دیگر منافاتی ندارد. چون در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة: 257]. (معنی): «خداوند ولی كسانی است كه ایمان آورده‌اند».

و همچنین: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس: 62]. (معنی): «همانا اولیاء خداوند را هیچ خوف و ترسی نیست». چون ولی نفی شده، همان ولیی است كه به سبب ذلت و ناتوانی اتخاذ می‌گردد. اما ولی به معنای ولایت صفتی منفی نمی‌باشد. و باز از جمله آیاتی كه نفی صفات سلبیه را در بر دارند این آیه است: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الجمعة: 1]. (معنی): «هر چه در آسمانها و زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید». و تسبیح، همان تنزیه خداوند است از هر گونه نقص و عیب، كه خود متضمن كمال او است. در این آیه دلیلی است مبنی بر اینكه همه چیز به صورت حقیقی و به زبان حال و مقال خداوند را تسبیح می‌گویند، مگر كافر، چون تسبیح گفتن كافر فقط به زبان حال بوده، اما به زبان مقال، او خداوند را به گونه‌ای توصیف می‌كند كه شایسته او نیست. و باز از این جمله آیات، این قول خداوند است:

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: 91]. (معنی): «خداوند هرگز فرزندی نگرفته و با او الهی نبوده است چون در این صورت هر إله آنچه را كه خلق كرده بود تحت سیطره خود می‌گرفت، و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌گرفتند، خداوند منزه است از آنچه توصیف می‌كنند».

پس در این آیه نفی اتخاذ فرزند، نفی تعدد خدایان، و تنزیه خداوند است از آنچه مشركان او را بدان توصیف می‌كنند. و نفی این امور متضمن كمال خداوند و یگانگی او در آنچه از خصائصش است می‌گردد. در اینجا خداوند توسط دو دلیل عقلی مسئله تعدد آله را نفی كرده است:

برهان اول اینكه: اگر اله دیگری همراه او بود، آن اله خودش آنچه را كه خلق كرده بود، سرپرستی و تدبیر می‌كرد. و با نگرشی به این هستی، عقلا و حسا معلوم است كه تمام هستی از نظام واحد پیروی می‌كنند كه هیچ تصادم و تناقضی در آن نیست. و این مسئله خود نشانگر این است كه مدبر همه جهان هستی یكی است كه همان الله است.

و برهان دوم اینكه: اگر همراه با خداوند اله دیگری وجود داشت، طبعاً می‌خواست كه علو و برتری از آن او باشد. و آنگاه بود كه یكی بر دیگری غلبه می‌یافت تا خود اله گردد. و یا اینكه هر دو از پیروزی بر یكدیگر عاجز می‌ماندند. در نتیجه هیچ كدام از آنان شایستگی و لیاقت اله بودن را نداشتند. چون اله هرگز به صفت عجز متصف نمی‌گردد. و باز در مورد صفات سلبیه این آیات است: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33]. (معنی): «بگو به راستی خداوند اعمال زشت و پنهان و آشكار و گناه و ظلم به ناحق و همچنین اینكه بدون دلیل از سوی او برایش شریک قائل شوید، و اینكه بر خداوند چیزی را بگویید كه به آن علم ندارید را حرام كرده است». همه شریعت‌ها بر این محرمات پنجگانه اجماع دارند كه اثبات حكمت و اثبات غیرت برای خداوند را در بر دارند. چون او همه این امور را حرام دانسته است. و این قول او كه ) مَا لَمْ ینَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً) به این معنی است كه خداوند هیچ دلیل و برهانی برای آن نفرستاده است و قیدی است برای بیان واقعیت. چون هرگز نمی‌توان جهت شریک قرار دادن برای خداوند، دلیل و حجتی آورد. در نتیجه شرک دادن برای خداوند، دلیل و حجتی آورد. در نتیجه شرک آوردن به او هیچ معنا و مفهومی ندارد.

در این آیه پاسخی در رد عقیده ((مشبهه)) وجود دارد كه همان ﴿وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا﴾ است. چون مشبهه، به این دلیل كه او را به مخلوقات او شبیه دانستند، برای او شریک قرار دادند. و همچنین پاسخی است در رد عقیده ((معطله)) كه همان﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ است. چون معطله، آنچه را كه نسبت به آن علمی ندارند به خداوند می‌بندند، و صفات او را به دلایل باطل و غیر قابل قبول از او نفی می‌كنند. و مناسبت ذكر این آیه در مبحث عقیده به همین علت است.

علو و اقسام آن

علو به معنای ارتفاع است، و بر سه قسم است:

1. علو ذات: و معنای آن این است كه خداوند به ذات خود بالای خلق قرار دارد.
2. علو قدر: و معنای آن این است كه خداوند دارای قدر و منزلتی عظیم بوده، كه هیچ كدام از مخلوقات او با او برابری نمی‌كنند. و این قدر خالی از هر گونه نقص است.
3. علو قهر: و معنای آن این است كه الله سبحانه و تعالی قاهر بر همه مخلوقات بوده، و هیچ كدام از مخلوقات او از سلطه و قهر او خارج نمی‌گردند. دلیل ما از كتاب، این آیه است: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ﴾ [البقرة: 255]. و دلیل ما از سنت، این قول رسول كریم است كه «ربنا الذی فی السماء».

(معنی): «پروردگار ما كه در آسمان است». و همچنین جواب كنیزک، هنگامی كه رسول از او سوال كرد كه ((الله كجاست؟)) و او در جواب گفت: «فی السماء»، یا در سماء و حضرت رسول این گفته را بر او انكار ننموده و گفت: «او را آزاد كنید چون او مومنه است». و در حجه الوداع حضرت رسول خداوند را بر اقرار امتش مبنی بر ابلاغ رسالت شاهد گرفت، انگشتانش را به سوی آسمان بالا برده و آنرا به سوی مردم پایین آورد و گفت: «اللهم اشهد» معنی: «خداوندا شاهد باش». و اما دلیل ما در اجماع سلف مبنی بر علو خداوند بسیار واضح است، و هرگز كسی از سلف را نمی‌شناسیم كه خلاف آن سخن گفته باشد. و اما دلیلی كه عقل بدان حكم می‌دهد، این است كه علو صفت كمال است، و الله سبحانه و تعالی به همه صفات كمال موصوف می‌باشد. پس اثبات علو او واجب می‌گردد. و اما فطرت نیز این گونه حكم می‌كند كه هر انسان از لحاظ فطری به علو خداوند ایمان دارد. و به همین جهت هنگامی كه شخصی دست به دعا بر می‌دارد، و می‌گوید: ((یا رب))، همواره قلب او متوجه آسمان است. و ((جهمیه)) كه از اقسام علو، علو ذات را انكار نموده‌اند، با تمسک به دلایل یاد شده به آنان پاسخ داده می‌شود.

استواء خداوند بر عرشش

معنای استواء خداوند بر عرشش علو و استقرار او بر آن است. و سلف آن را به علو، استقرار، صعود و ارتفاع تفسیر كرده‌اند. و دلیل آن، این قول خداوند است كه: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5]. (معنی): «رحمن بر فراز عرش قرار گرفت». و ذكر آن در هفت موضع از قرآن آمده است. و در پاسخ به كسانی كه استواء را به استیلاء و تملک تفسیر كرده‌اند، این دلایل را می‌آوریم:

1. این نوع تفسیر، خلاف ظاهر نص است.
2. این نوع نتیجه گیری خلاف تفسیر سلف می‌باشد.
3. در صورت اثبات این مسئله لوازم باطلی بر آن مترتب می‌گردند.

عرش در لغت به معنای سریر و تخت خاص ملک می‌باشد، و در شرع به معنای آن چیزی است كه خداوند بر فراز آن قرار گرفته است. و نه تنها از بزرگترین مخلوقات خداوند بوده، بلكه بزرگترین مخلوقاتی است كه می‌شناسیم. چون از رسول این گونه آمده است كه: «ما السموات السبع والأرضوان السبع بالنسبه الى الكرسي الا كحلقه القيت في فلاه من الأرض وان فضل العرش على الكرسي كفضل الفلاه على تلك الحلقه». (معنی): «هفت آسمان و هفت زمین در مقایسه با كرسی مانند حلقه‌ای است كه در فلات وسیعی از زمین افتاده باشد، و نسبت بزرگی عرش به كرسی همانند نسبت بزرگی آن فلات است به آن حلقه».

معيت

معیت در لغت به معنای مقارنت و مصاحبت و همراهی است. و دلیل اثبات معیت بر خداوند این قول او است:

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ [الحدید: 4]. (معنی): «و او با شما است هر كجا باشید». و بر دو قسم است:

معیت عام: كه شامل همه خلق می‌گردد همانند این قول خداوند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾كه به مقتضای این معیت، احاطه خلق به وسیله علم، قدرت، سلطان، و تدبیر نتیجه می‌شود.

معیت خاص: كه مخصوص رسل و اتباع آنان می‌باشد. همان گونه كه خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]. (معنی): «غمگین مباش كه خداوند با ما است».

و همچنین: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: 128]. (معنی): «به راستی خداوند با كسانی است كه تقوا پیشه بوده و احسان می‌كنند». كه به مقتضای این نوع معیت، احاطه همراه با نصر و تایید نتیجه می‌شود.

از جمع میان معیت و علو، دو نتیجه حاصل می‌گردد:

اولاً: میان این دو در واقع هیچ تضاد و تصادمی وجود ندارد. چون در یک امر واحد با یكدیگر اجتماع می‌كنند. و این مسئله مانند این است كه بگوییم: ((ما راه می‌رفتیم، و ماه نیز با ما بود.)) با اینكه همه می‌دانیم كه ماه در آسمان است. ثانیاً اگر حتی فرض شود كه در جمع بین معیت و علو در حق مخلوق منافاتی وجود دارد، این امر ایجاب نمی‌كند كه این امر در حق خالق منافاتی پدید آورد. چون خالق**:** ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ یا هیچ چیز همانند او نیست و او همه چیز را احاطه كرده است. و هرگز صحیح نیست كه معیت خداوند را به گونه‌ای تفسیر كنیم تا از این تفسیر نتیجه شود كه خداوند همراه با ذات خود در هر مكان با ما است. چون:

اولاً: این مسئله غیر ممكن است و با علو او و علو صفات ذاتیه او كه از وی جدا نمی‌شوند منافات دارد.

ثانیاً: این امر خلاف تفسیر سلف می‌باشد.

ثالثاً: بر این گونه تفسیر امور باطلی مترتب می‌گردند.

معناي اينكه الله در سماء است

«اللَّهِ فِی السَّمَاء» این جمله به این معنا است كه خداوند بالای آسمان است، و نه در آن. و در اینجا كلمه ((فی)) به معنای ((بر)) می‌آید، همان گونه كه در این قول خداوند به همین معنا آمده است: ﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأنعام: 11]. (معنی): «بگو بر زمین بروید». و معنای آن این است كه بر روی زمین بروید، و نه اینكه درون زمین بروید. و نیز جایز است كه ((فی)) به معنای ظرفیت بوده و ((سماء)) به معنای ((علو)) باشد. كه نتیجتاً این جمله این گونه معنی می‌دهد: ((الله در علو است)). همان گونه كه در این قول خداوند به معنای علو آمده است: ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ﴾ [الرعد: »17]. «از علو آب فرو فرستاد». و هرگز صحیح نیست كه ((فی)) به معنای ظرفیت آمده، و مراد از سماء، اجرامی محسوس باشند. چون در این صورت توهمی پیش می‌آید كه آسمان، خداوند را احاطه كرده است. و این معنی بسیار باطل است چون خداوند عظیم‌تر از آن است كه شیئ از مخلوقاتش او را احاطه كند.

قول و سخن اهل سنت در مورد كلام خداوند سبحانه و تعالي

اهل سنت این گونه عقیده دارند كه كلام خداوند صفتی از صفات او است كه همواره بوده و هست، و او سبحانه و تعالی همراه با كلامی حقیقی، و صوتی كه به هیچ كدام از اصوات مخلوقات شباهتی ندارد، و با حروف، هر وقت بخواهد، و به هر چه بخواهد، و هر گونه كه اراده كند، كلام خواهد گفت. و این گفته دلایل بسیاری دارد. از جمله: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 164]. (معنی): «و خداوند با موسی سخن گفت، سخن گفتنی». و همچنین: ﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ﴾ [الأعراف: 143]. (معنی): «و هنگامی كه موسی در وقت معلوم حاضر شد و پروردگار او با او سخن گفت». و دلیل ما مبنی بر اینكه كلام همراه با صوت است این آیه است**:** ﴿وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا ٥٢﴾ [مریم: 52]. (معنی): «و او را از جانب راست طور ندا دادیم و رازگویان نزدیک ساختیم». و دلیل ما از سنت قول رسول است كه گفت: خداوند تعالی می‌گوید: «يَا آدَمُ فيَقُولُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيُنَادَى بِصَوْتٍ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ فيقول يَا رَبِّي وَمَا بَعْثُ النَّار. . .». (معنی): «یا آدم، پس آدم می‌گوید لبیک و سعدیک، پس همراه با صوت او را ندا می‌دهد كه خداوند تو را امر می‌دهد كه از ذریه ات گروهی را بسوی آتش بفرستی. پس آدم می‌گوید ای پروردگار، این فرستادگان بسوی آتش كیستند. . .». و دلیل ما مبنی بر اینكه كلام خداوند با حروف است، این سخن او است: ﴿وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [البقرة: 35].

(معنی): «و گفتیم ای آدم تو و همسرت در جنت سكونت كنید». و همه می‌دانیم كه قول و گفتن همراه با حروف انجام می‌پذیرد. و دلیل ما مبنی بر اینكه این كلام به مشیت خداوند است این گفته او است: ﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ﴾ [الأعراف: 143]. (معنی): «و هنگامی كه موسی در وقت معلوم حاضر شد و پروردگار او با او سخن گفت». پس كلام گفتن، پس از آمدن موسی علیه الصلاه و السلام حاصل شده است. و كلام خداوند به اعتبار اصلش، صفت ذات است و خداوند همواره قادر به كلام و متكلم بوده و هست، و كلام خداوند به اعتبار آحادش صفت فعل است. چون كلام آحاد به مشیت تعلق دارد. یعنی هرگاه كه بخواهد كلام می‌گوید.مولف دلایل بسیاری را از كلام خداوند ذكر نموده است، چون اكثر خصومتهای پیش آمده و فتنه‌های واقعه در مسائل صفات، به صفت كلام خداوند وارد می‌شده است.

قول اهل سنت در مورد قرآن كريم

اهل سنت می‌گوید: قرآن كلام فرو فرستاده شده خداوند است كه غیر مخلوق بوده، از خداوند شروع شده و به سوی او باز می‌گردد. و دلیل آنان مبنی بر اینكه قرآن كلام خداوند است این آیه است كه: ﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 6]. (معنی): «و اگر یكی از مشركین از تو پناه خواست، به او پناه بده تا كلام خداوند را بشنود».

یعنی قرآن. و دلیل آنان مبنی بر اینكه قرآن منزل و فرو فرستاده شده است این آیه است: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ﴾ [الفرقان: 1]. (معنی): «بزرگوار است آن خداوندی كه قرآن را بر بنده خود نازل نمود». و همچنین: ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: 155].

(معنی): «و این كتابی است كه آن را نازل نموده ایم پس آن را متابعت نموده و تقوا پیشه كنید تا بخشوده شوید». و دلیل آنان مبنی بر اینكه قرآن كلام خداوند و غیر مخلوق می‌باشد این است كه كلام خداوند صفتی از صفات او است، و صفات خداوند غیر مخلوق‌اند. و همچنین این قول خداوند تعالی﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ پس خداوند ((امر)) را غیر از ((خلق)) معرفی كرده، و قرآن همان امر است. چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَا﴾ [الشوری: 52]. (معنی): «و این چنین روحی از امر خود را بر تو وحی كردیم». كه همان قرآن است.

سنت

سنت در لغت به معنای طریقه و روش است. و سنت رسول شرع او از قول، فعل، و یا اقرارش كه ممكن است خبر و یا طلب باشد را شامل می‌شود. ایمان به سنت و همه امور موجود در آن، همانند ایمان به قرآن واجب است پس ایمان به سنت خواه در اسماء خداوند و صفات او و خواه در مسائل دیگر همانند ایمان به قرآن واجب است چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ [الحشر: 7]. (معنی): «و آنچه رسول برای شما آورد آن را سخت بگیرید». و همچنین: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء: 80]. (معنی): «كسی كه از رسول اطاعت كند، از خداوند اطاعت كرده است».

حديث نزول

حدیث نزول، این گفته رسول است كه می‌فرمود: «يَنْزِلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ يَقُولُ مَنْ يَدْعُونِى فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِى فَأُعْطِيَهُ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِى فَأَغْفِرَ لَهُ».

(معنی): «پروردگارا ماه هر شب در ثلث آخر شب به آسمان دنیا نزول می‌كند. سپس می‌گوید: چه كسی مرا می‌خواهد تا او را اجابت كنم. چه كسی از من مسئلت می‌كند تا به او بدهم. چه كسی از من بخشایش می‌طلبد تا او را ببخشم». معنی نزول نزد اهل سنت این است كه خداوند سبحان خودش آن گونه كه لایق جلالش باشد نزول حقیقی می‌كند، و كیفیت آن را هیچ كس نمی‌داند بجز خود او. و معنای نزول نزد كسانی كه این حدیث را تاویل می‌كنند، ((نزول امر او)) است. كه ما این مسئله را رد كرده، و این گونه پاسخ می‌گوییم:

1. این تاویل خلاف ظاهر نص، و خلاف اجماع سلف است.
2. امر خداوند همه وقت نازل می‌شود، و خاص به ثلث آخر شب نیست.
3. امر نمی‌تواند سخن بگوید و اظهار كند: ((چه كسی مرا می‌خواند تا او را اجابت كنم. . .)).

و نزول خداوند سبحانه و تعالی با علو او هیچ منافاتی ندارد. چون الله سبحانه و تعالی به هیچ یک از مخلوقاتش شباهتی ندارد، و نزول او را نمی‌توان به نزول مخلوقاتش قیاس كرد.

فرح (شادي)، ضحك (خنده)، عجب (تعجب)

فرح و شادی بر خداوند ثابت است و دلیل آن نیز این قول رسول است «لَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِرَاحِلَتِهِ. . .». (معنی): «خداوند از توبه عبدش بیشتر شاد می‌شود از آن كسی از شما كه همراه با اسبش. . .» و این فرح و شادی، فرحی حقیقی است كه لایق خداوند بوده، و هرگز صحیح نیست كه آن را به ثواب تفسیر كنیم، چون این امر مخالف ظاهر لفظ و اجماع سلف می‌باشد. ضحک و خنده نیز بر خداوند ثابت است و دلیل آن نیز این قول رسول است «يَضْحَكُ اللَّهُ مِنْ رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ كِلاَهُمَا يَدْخُلُ الْجَنَّة**َ**». (معنی): «خداوند بر دو نفری می‌خندد كه یكی از آنها دیگری را به قتل می‌رساند، و هر دو وارد بهشت می‌گردند».

و اهل سنت و جماعت، ضحک را به خنده‌ای حقیقی كه لایق خداوند باشد تفسیر كرده‌اند. اما اهل تاویل آن را به ((ثواب)) تفسیر كرده‌اند، كه در رد تفسیرشان می‌گوییم این تفسیر مخالف ظاهر لفظ و اجماع سلف بوده، و معنی این حدیث این گونه است كه كافری در جهاد، فرد مسلمانی را به قتل می‌رساند، و سپس آن كافر مسلمان می‌گردد و بر دین اسلام می‌میرد. در نتیجه هر دو وارد بهشت می‌گردند. و عجب نیز بر خداوند ثابت است و دلیل آن، این گفته رسول است كه: «عجب رَبُّنَا مِنْ قُنُوطِ عِبَادِهِ وَقُرْبِ خيرهِ» (الحدیث). (معنی): «خداوند از یاس بندگانش تعجب می‌كند، در حالی كه رسیدن خیرش بسیار نزدیک است». این نوع تعجب از خداوند نفی می‌گردد كه سببش جهل و عدم آگاهی از امر اتفاق افتاده (امری كه باعث تعجب می‌گردد) می‌باشد. چون هیچ امری بر خداوند مخفی نبوده، و او همه چیز را می‌داند. اما تعجبی كه سبب آن جدایی یک شیء از خط مشی هم نظیرانش بوده، و یا جدایی آن شیء از راهی است كه باید بر آن باشد، بر خداوند ثابت است. و آن را اهل سنت به تعجبی حقیقی تفسیر كرده‌اند كه لایق خداوند است. اما اهل تاویل آن را به ((ثواب خداوند و یا عقوبت خداوند)) تفسیر می‌كنند. و به آنان پاسخ می‌دهم كه این تفسیر خلاف ظاهر نص و اجماع سلف می‌باشد.

قدم

قدم بر خداوند ثابت است، و دلیل آن نیز این قول رسول است «لا تزال جهنم يلقي فيها وهي تقول: هل من مزيد؟ حتي يضع رب العزه فيها رجله - وفي روايه عليها قدمه - فينزوي بعضها علي بعض و تقول قط قط». (معنی): «گناهكاران پشت سر هم به جهنم می‌ریزند، و باز هم جهنم می‌گوید: آیا باز هم هست؟ تا اینكه رب العزه پای خود را - و در روایتی قدم خود را - در آن می‌گذارد. پس قسمتهای جهنم به هم می‌پیچند و جهنم می‌گوید: كافی است، كافی است»: اهل سنت رجل و قدم (پا) را به پاهایی حقیقی تفسیر كرده‌اند كه لایق خداوند بوده و به پای مخلوقاتش شباهتی ندارد.

اهل تاویل ((رجل)) را به ((طائفه)) تفسیر كرده‌اند، یا طائفه‌ای كه خداوند آنها را در آتش می‌گذارد. و ((قدم)) را به ((مقدمین)) به آتش تفسیر كرده‌اند. و به آنان پاسخ می‌دهیم كه تفسیر آنان مخالف ظاهر لفظ و اجماع سلف بوده، و برای آن دلیلی وجود ندارد. حدیث ((رقیه الـمریض))، و حدیث كنیزكی كه رسول از او سوال نمود: ((الله كجاست؟)) و او جواب داد: ((در آسمان)).

در حدیث رقیه مریض، از صفات خداوند ربوبیت او، علو او در آسمان، تقدس اسماء او از هر نقص، و اینكه امر در آسمانها و زمین از آن او است و حكم او در آنها به اجرا در آمده و نافذ است ثابت می‌شود. و همچنین اثبات رحمت او، و اثبات اینكه شفا كه همان رفع مرض است در دست اوست، در این حدیث آمده است.

و در حدیث ((جاریه (كنیزک) )) از صفات خداوند: اثبات مكان برای او است، كه در آسمان است.

دليل بر اينكه الله مقابل روي نماز گزار است

دلیل این گفته سخن رسول است كه گفت: «اذا قام احدكم في الصلاة فلا ييصق قبل وجهه فان الله قبل وجهه. . .»الحديث. (معنی): «هرگاه یكی از شما برای نماز برخاست، پس در جهت مقابلش تف نیاندازد. چون خداوند مقابل رویش قرار دارد. . .» حدیث. و این مقابله به صورتی حقیقی و به وجهی لایق به خداوند بر او ثابت است و با علو او منافاتی ندارد. و می‌توان بر دو وجه میان علو او و روبرو بودن او با نمازگزار جمع بست:

1. اجتماع این دو در حق مخلوق جایز است. همان گونه كه در هنگام طلوع، خورشید مقابل روی كسی قرار دارد كه روبروی مشرق ایستاده است، حال آنكه خورشید در آسمان است. پس اگر اجتماع این دو صفت بر مخلوق جایز باشد، پس اجتماع آنان بر خالق اولی‌تر است.
2. حتی اگر اجتماع این دو صفت بر مخلوق انجام نپذیرد، این امر دلیل نیست كه اجتماع آنان در حق خالق امكان پذیر نباشد. چون خداوند به هیچ كدام از مخلوقاتش شباهتی ندارد**:** ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾

دليل بر قرب (نزديكي) خداوند

دلیل، این گفته خداوند تعالی است**:** ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ﴾ [البقرة: 186].

(معنی): «و اگر بندگان من درباره من از تو سوال كنند، پس من نزدیک بوده و دعای شخص دعا كننده را در صورت دعا كردن من، اجابت می‌كنم». و همچنین این سخن رسول كه فرمودند: «إِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا قريبا». (معنی): «به راستی شما كسی را می‌خوانید كه شنوا و نزدیک است». و این قرب، قربی است حقیقی، به گونه‌ای كه لایق خداوند بوده و با علو او هیچ منافاتی ندارد. چون خداوند بر همه چیز محیط بوده و هرگز با مخلوقاتش مقایسه نمی‌شود. چون ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾

دليل بر رويت خداوند، اين قول او است

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [یونس: 26]. (معنی): «برای محسنان، پاداشی نیكو، و زیاده بر آن می‌باشد». و حضرت رسول ((زیاده)) را به نظر به وجه خداوند تفسیر كرده‌اند. همچنین این قول رسول كه گفتند: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لاَ تُضَامُّونَ فِى رُؤْيَتِهِ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاَ تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ، وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». (معنی): «شما پروردگار خود را به همان سهولت و آسانی رویت می‌كنید، كه در شب بدر ماه را می‌بینید، و در رویت او از سختی و ازدحام به دور خواهید بود. پس اگر توانستید كه بر نماز قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن پایداری و محافظت كنید، اینكار را بكنید». در این حدیث، ((رویت)) به ((رویت)) تشبیه شده است، و نه (مرئی)) (آنچه كه دیده می‌شود) به ((مرئی)). چون ((كاف)) تشبیه به فعل رویت وارد شده و به مصدر تاویل گشته است. و همچنین، چون خداوند، مثل و مانندی ندارد. ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ**﴾.** و منظور از دو نماز مذكور در حدیث، همان نمازهای فجر و عصر می‌باشد. و رویت خداوند در آخرت صورت می‌پذیرد، نه در دنیا و دلیل آن این قول خداوند به موسی است كه هنگامی كه از خداوند خواست تا او را ببیند، خداوند به او پاسخ داد كه ﴿لَن تَرَىٰنِي﴾ [الأعراف: 143]. یعنی: «اینكه مرا نمی‌بینی». و همچنین این سخن رسول كه فرمودند: «واعلموا انكم لن تروا ربكم حتي تموتوا».(معنی): «و بدانید كه شما پروردگار خود را نخواهید دید، تا اینكه بمیرید». و رویت پروردگار، كفار را شامل نمی‌گردد، و دلیل آن این قول پروردگار است: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15]. (معنی): «هرگز. آنان در آن روز از پروردگار خود در حجابند». و اهل سنت این رویت را به مشاهده عینی تفسیر كرده‌اند، و دلایل آن این گونه است:

اولاً: خداوند، نظر را به وجه (صورت) اضافه كرده است، كه محل عین (چشم) است، و گفته است: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23]. (معنی): «رخسارهایی آن روز از شادی بر افروخته است، و به پروردگار خود می‌نگرند».

ثانیاً: در حدیث آمده است كه: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ عیاناً». (معنی): «شما پروردگار خود را به صورت عیان خواهید دید».

اهل تاویل، ((رویت)) را به ((ثواب)) تفسیر كرده‌اند. بدین معنی كه شما ثواب پروردگار خود را خواهید دید. و به آنان جواب می‌دهیم كه این تفسیر خلاف ظاهر لفظ و اجماع سلف بوده و برای آن دلیلی وجود ندارد.

مذهب ((جهميه))، ((اشعريه)) و ((كلابيه)) در مورد كلام خداوند:

جهمیه در مورد كلام خداوند می‌گویند كه كلام خداوند، خلقی از مخلوقات او است، و نه صفتی از صفات او. و اضافه شدن كلام به الله، اضافه تشریف و تكریم می‌باشد. همان گونه كه ((بیت)) و ((ناقه)) در این آیات به او اضافه شده است: ﴿وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ﴾ [الحج: 26]. (معنی): «و خانه ام را پاكیزه‌دار».

﴿هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ﴾ [الأعراف: 73]. (معنی): «این شتر خداوند است».

و مذهب اشعریه بر این است كه كلام صفتی از صفات خداوند است، اما این كلام، معنی قائم به نفس خود می‌باشد.( این امر فقط در ذهن متصور است. اما وجود آن در خارج غیر ممكن می‌باشد) و این حروف، حروفی هستند مخلوق تا بتوان كلام را تعبیر كرد.

و كلابیه مانند اشعریه نظر می‌دهند با این تفاوت كه آنان الفاظ را ((حكایت)) نامیده‌اند، و نه ((عبارت)) و بر طبق مذاهب آنان، كلام حرف و صوت نیست بلكه ((معنی قائم به نفس)) خود می‌باشد.

اين امت در ميان امم ديگر امتي وسط است

و دلیل، این قول خداوند است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143]. (معنی): «و این چنین شما را امتی معتدل و برتر قرار دادیم». و همچنین: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل‌عمران: 110].

(معنی): «شما بهترین امتی هستید كه برای هدایت مردم مبعوث شدید؟». و مثال وسطیت این امت در عبادات، در میان امم دیگر این است كه خداوند مشقت و سختی عبادات را از آنان برداشته است، و امم قبل از این امت در عبادات، مشقت و سختی زیادی داشته‌اند. مثلاً این امت در صورت عدم وجود آب تیمم می‌كنند و می‌توانند در هر جایی نماز بخوانند. اما نماز امتهای دیگر بدون وجود آب جایز نیست، و نماز آنان باید حتما در اماكن معینی انجام پذیرد. و نمونه وسطیت این امت در غیر از عبادات، قصاص قتل است، كه در بین یهودی فرض، در بین نصاری ممنوع، و برای این امت امری است مخیر كه می‌توان قصاص گرفت، و یا عفو نمود، و یا دیه گرفت.

فرقه‌هاي اين امت

فرقه‌های این امت، هفتاد و سه فرقه‌اند، و فرقه نجات یافته همان فرقه‌ای است كه بر راه رسول و اصحاب او استوار باشند. و همه این فرقه‌ها در آتش‌اند بجز فرقه نجات یافته، و دلیل آن، این سخن رسول است: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وسَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الأُمَّة عَلَى ثَلاَثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَة كُلُّهَا فِى النَّارِ إِلاَّ وَاحِدَة. قالوا من هی یا رسول الله؟ قال: من كان علی مثل ما أنا علیه وأصحابی». (معنی): «یهود به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد. تمام این فرقه‌ها در جهنمند مگر یكی از آنها. پس از او پرسیدند، یا رسول الله آن گروه كدام است؟ و ایشان در جواب گفت: گروهی كه بر همان راهی كه من و اصحابم بر آن هستیم باشد».

اصولي كه اهل سنت در بين فرقه‌هاي ديگر امت در آن وسطيت دارند

كه بر پنج قسم است:

اول: اسماء خداوند و صفات او. اهل سنت در مورد اسماء و صفات خداوند میان گروه اهل ((تعطیل)) و ((تشبیه))، گروه وسط را تشكیل می‌دهند. چون اهل تشبیه، صفات خداوند را انكار نموده، و اهل تشبیه آن را همراه با تشبیه به مخلوقات خداوند اثبات می‌كنند. و اهل سنت صفات خداوند را بدون تشبیه اثبات می‌كنند.

دوم: قضاء و قدر. كه مولف آن را به افعال خداوند تعبیر نموده است. و در آن اهل سنت در میان فرقه‌های ((جبریه)) و ((قدریه)) گروه وسط را تشكیل می‌دهند. چون جبریه، قضاء خداوند را در افعال بندگانش اثبات نموده و می‌گویند كه بنده در انجام هر امر مجبور بوده و از خود قدرت، اراده و اختیاری ندارد. و قدریه قضاء خداوند را در افعال بندگانش انكار نموده و می‌گویند، بنده قادر و مختار بوده و فعل و عمل او به قضای خداوند هیچ تعلقی ندارد. و اهل سنت قضاء خداوند را در افعال بندگانش اثبات نموده و می‌گویند بندگان دارای قدرت و اختیار هستند كه خداوند آن را در آنان به ودیعه گذارده و به قضاء خداوند بستگی دارد.

سوم: وعید به عذاب. كه اهل سنت میان فرقه‌های ((وعیدیه)) و ((مرجئه)) گروه وسط را تشكیل می‌دهند. چون وعیدیه می‌گویند كه فاعل و انجام دهنده كبیره در آتش جهنم خالد و جاوید می‌ماند. و مرجئه می‌گویند كه فاعل كبیره در آتش جهنم داخل نخواهد شد و سزاوار دخول به آتش نیست. و اهل سنت می‌گویند، فاعل كبیره در آتش جهنم داخل خواهد شد، اما در آن خالد و جاوید نخواهد ماند.

چهارم: اسماء ایمان و دین. اهل سنت از یک سو بین ((مرجئه)) و از سوی دیگر بین ((معتزله)) و ((حروریه)) حكم گروه وسط را دارند. چون مرجئه فاعل كبیره را مومنی كامل الإیمان نامیده و معتزله و حروریه او را غیر مومن می‌نامند. اما معتزله می‌گویند فاعل كبیره نه مومن و نه كافر است، بلكه منزلتی میان این دو منزلت دارد. و حروریه می‌گویند كه فاعل كبیره كافر است. اما اهل سنت می‌گویند، فاعل كبیره مومنی ناقص الإیمان است. یا به زبانی دیگر، مومن است به ایمانش، و فاسق است به سبب كبیره اش.

پنجم: اصحاب رسول اهل سنت در میان ((روافض)) و ((خوارج)) گروه وسط را تشكیل می‌دهند. چون روافض (شیعه) در عشق به آل بیت رسول زیاده روی و غلو نمودند تا اینكه آنان را بسیار بالاتر از منزلتشان نشان دادند. و خوارج به آنان بغض ورزیده و ناسزا می‌گویند. اما اهل سنت همه صحابه را دوست داشته، و هر كدام از آنان را در منزلت حقیقی‌اش و بدون غلو و تقصیر معرفی می‌كنند.

طائفه‌هاي اهل بدعت، كه مولف در اصول سابق الذكر به آنان اشاره كرده است

مولف به این طوائف اشاره كرده است:

اولاً: جهمیه: كه اتباع و پیروان ((جهم ابن صفوان)) می‌باشند. او مذهب تعطیل را از ((جعد بن درهم)) گرفته، و در سال 128 هجری در خراسان به قتل رسید. و مذهب آنان در صفات، انكار صفات خداوند است. و غلو‌اندیشان آنان حتی اسماء خداوند را انكار و تعطیل می‌كنند. و به همین خاطر به ((معطله)) معروفند. و مذهب آنان در افعال عباد این است كه عبد، بر عملی كه انجام می‌دهد مجبور بوده، و از خود هیچ قدرت و اختیاری ندارد. و به همین خاطر نیز ((جبریه)) نام گرفته‌اند، مذهب آنان در وعید و اسماء ایمان و دین این است كه فاعل كبیره مومنی است كامل الإیمان، و هرگز وارد آتش نخواهد شد. و به همین خاطر ((مرجئه)) لقب یافته‌اند.

دوم: معتزله: كه اتباع و پیروان و ((اصل ابن عطاء)) هستند كه مجلس ((حسن بصری)) را ترک گفته و عزلت جست. و دلیل آن این بود كه حسن بصری این گونه اقرار می‌كرد كه فاعل كبیره، مومنی است ناقص الإیمان، و اصل به همین علت او را ترک گفت. و همواره اقرار می‌كرد كه فاعل كبیره در منزلتی بین دو منزلت كافر و مومن قرار دارد. مذهب آنان در صفات، همانند جهمیه، انكار صفات خداوند است. و مذهبشان در افعال عباد این است كه عبد در افعال خود مستقل بوده، و هر چه انجام می‌دهد به اراده و قدرت خود كه مستقل از قضاء و قدر خداوند است، انجام می‌دهد. و از اینجا می‌توان دریافت كه مذهب آنان بر عكس مذهب جهمیه است. و به همین علت ((قدریه)) نام یافته‌اند. و مذهب آنان در وعید این است كه فاعل كبیره در آتش خالد و جاوید خواهد ماند. بر عكس جهمیه كه می‌گوید: او هرگز وارد آتش نخواهد شد. و به همین دلیل ((وعیدیه)) نام یافته‌اند. و مذهب آنان در اسماء ایمان و دین این است كه فاعل كبیره در منزلتی میان دو منزلت كافر و مومن جای دارد، و نه كافر است و نه مومن. یعنی درست برخلاف جهمیه كه می‌گویند، فاعل كبیره مومنی كامل الإیمان است. و به همین دلیل ((اصحاب المنزله بین المنزلتین)) نام یافته‌اند.

سوم: خوارج: آنان به دلیل خروجشان بر امام مسلمین، خوارج لقب یافته‌اند، و به آنان ((حروریه)) نیز گفته می‌شود. كه این اسم منسوب به ((حروراء)) یعنی موضعی در عراق می‌باشد كه نزدیک به كوفه است. و خوارج در اینجا بر علی ابن ابی طالب شورش كردند. آنان به ظاهر متدین‌ترین مردم بودند. كه رسول در مورد آنان، می‌گوید: «يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاَتَهُ مَعَ صَلاَتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ ، يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ حناجرهم. يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ. فاينما لقيتموهم فاقتلوهم. فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

(معنی): «هر كدام از شما نماز و روزه‌اش را در مقایسه با نماز و روزه آنها كوچک شمرده و حقیر می‌كند.

آنان قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌كند. از اسلام خارج می‌شوند، همان گونه كه تیز از كمان خارج می‌شود. پس هر كجا آنان را دیدید، آنان را بكشید. چون در قتل آنان برای كسی كه آنان را می‌كشد اجری است تا روز قیامت».

و مذهب آنان در وعید این است كه فاعل كبیره در آتش خالد و جاوید بوده و كافر است، و خون و مالش حلال می‌گردد. و از آنجا بود كه در صورت فاسق بودن ائمه، خروج بر آنان را مباح می‌دانستند.

چهارم: روافض: كه به آنها شیعه نیز گفته می‌شود. و كسانی هستند كه در مورد آل بیت نبی غلو نموده، و علی ابن ابیطالب را بر همه اصحاب رسول خدا برتری می‌دهند حتی برخی از آنان علی ابن ابیطالب را بر شخص نبی نیز برتری می‌دهد. و برخی از آنان نیز او را پروردگار می‌خوانند. آنان به علت تشیعشان بر آل بیت ((شیعه)) نام گرفته‌اند. و سبب تسمیه آنان به ((روافض)) این است كه، آنان هنگامی كه از ((زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب)) در مورد ابی بكر و عمر سوال كردند، و زید بن علی ثنای آنان را گفت و اظهار نمود كه ابی بكر و عمر وزیران جدش یعنی رسول بوده‌اند، آنان او رفض نموده (بپذیرفتند) و او را رها كردند.

اليوم الآخر (روز بازپسين)

یوم الآخر همان روز قیامت است، و همه اخبار وارده از رسول در مورد امور پس از مرگ همانند فتنه قبر و عذاب و نعیم آن و دیگر اخبار، از ضروریات و واجبات ایمان به آن می‌باشد. و منزلت آن در دین این است كه ایمان به روز قیامت، یكی از اركان ششگانه ایمان است.

فتنه قبر

فتنه قبر عبارت است از سوال دو فرشته از میت در مورد خدایش، دینش، و نبی او. خداوند مومنان را به قول ثابت تثبیت نموده و شخص مومن می‌گوید پروردگار من الله است و دین من اسلام است و نبی من محمد است. اما شخص مرتاب و یا كافر می‌گوید: ((هاه، هاه، نمی‌دانم، شنیدم كه مردن چیزی گفتند، و من هم گفتم.)) و این فتنه بر همه اموات عام بوده و همه را شامل می‌شود، مگر شهید، و كسی كه در حال پاسداری در راه الله (مرابط) مرده باشد. و همچنین انبیاء، چون این دو فرشته در مورد آنان از مردگان سوال می‌كنند. در مورد صغیری كه به سن تكلیف نرسیده باشد، اختلاف وجود دارد. برخی گفته‌اند كه به علت این دلایل عمومی از او سوال می‌شود. و بعضی گفته‌اند كه به علت عدم تكلیفش از او سوال نمی‌شود. و اسم این دو ملک ((منكر و نكیر)) است.

سخن اهل سنت در مورد نعيم قبر و عذاب آن

اهل سنت می‌گویند نعیم و عذاب قبر به علت این گفته خداوند در مورد آل فرعون وجود داشته و ثابت است

﴿ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: 46]. (معنی): «آنان صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و هنگام قیام ساعت آنان را به شدیدترین عذاب وارد كنید». و همچنین این قول خداوند در مورد مومنین**:** ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ [فصلت:30] (معنی): «كسانی كه گفتند پروردگار ما الله است و در راه آن استقامت كردند، ملائكه بر آنان نزول یافته و می‌گویند كه مترسید و غمگین مشوید و مسرور باشید به بهشتی كه به شما وعده داده شده بود». و از اقوال رسول در مورد عذاب و نعیم قبر این سخن حضرت در مورد كافر است كه هنگامی كه در قبر از او سوال می‌شود، او جواب می‌دهد، آنگاه منادیی از آسمان ندا می‌دهد كه: «كَذَبَ عَبدي فَأَفْرِشُوهُ مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ».(معنی): «بنده من دروغ گفت، پس بر او از آتش فرش كنید، و بر او دری به سوی آتش بگشایید». و همچنین قول او در مورد مومن كه هنگامی كه در قبر از او سوال می‌شود و او پاسخ می‌دهد، منادیی از آسمان ندا در می‌دهد كه: «صَدَقَ عَبْدِى فَأَفْرِشُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ». (معنی): «بنده من به صدق سخن گفت، پس برای او از بهشت فرش كنید، و برای او دری به سوی بهشت بگشایید». و عذاب و نعیم فقط برای روح است و در بعضی از احیان روح به بدن متصل می‌شود. و عذاب بر كافرین مستمر بوده، اما مومنان به حسب گناهانشان عذاب می‌كشند. و نعیم قبر فقط برای مومنین است، و این گونه كه ظاهر است، این نعیم استمرار دارد. چگونه میان آنچه در مورد توسعه قبر بر مومن، و تنگ شدن آن بر كافر ثابت شده است، و این مسئله كه اگر قبر را بگشاییم آن را به همان حالت اول خود خواهیم یافت، می‌توان جمع بندی نمود؟ این موافقت از دو وجه است:

اولاً: تصدیق آنچه در كتاب و سنت آمده است واجب بوده، و ایمان به آن حتی اگر عقول و حواس ما نتواند آن را درک كند، ضروری است. چون شرع هیچ گاه با عقل معارضه و مخالفتی ندارد، چه رسد در مورد اموری كه عقل هرگز در آن مجالی ندارد.

ثانیاً: احوال قبر امری از امور آخرت می‌باشد، و حكمت خداوند بر این مقتضی بوده است كه جهت امتحان مردم آن را از حواس و عقول خلق پنهان كند. و هرگز جایز نیست كه این احوال را به احوال دنیا مقایسه نمود. چون میان دنیا و آخرت فرق بسیار است.

قيامت

قیامت صغری همان مرگ است. و هر آنكه بمیرد، قیامتش بر پا شده است. و قیامت كبری كه در اینجا مقصود ما است، همان قیام پس از بعث مردم جهت حساب و جزا است. كه به دلیل قیام مردم در آن، و قیام عدل، و قیام اشهاد، قیامت نامیده شده است و دلیل ثبوت آن قرآن، سنت و اجماع است. و از دلایل كتاب، این قول خداوند تعالی است كه**:** ﴿أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ٤ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾ [المطففین: 4-6]. (معنی): «آیا آنان نمی‌پندارند كه آنها بر انگیخته می‌شوند برای روزی بزرگ، روزی كه مردم برای پروردگار عالمیان قیام می‌كنند». و از دلایل سنت، این قول رسول الله علیه وسلم است كه «انكم تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً». (معنی): «شما پا برهنه، عریان، غیر مختون (ختنه شده) حشر خواهید شد».

و اما دلیل اجماع این است كه همه مسلمانان و جمیع اهل ادیان آسمانی بر اثبات روز قیامت اجماع دارند. در نتیجه هر كس كه آن را انكار نموده یا در آن شک كند، كافر است. قیامت علاماتی دارد كه این علامات را ((اشراط)) می‌نامند. همانند خروج ((دجال))، خروج ((یاجوج و ماجوج))، و طلوع خورشید از مغرب آن.

و به این جهت برای این روز اشراط قرار داده شده است كه این روز، روز عظیم و مهمی است. در نتیجه این اشراط مقدمات آن روز می‌باشند.

حشر مردم

در روز قیامت مردم پا برهنه، لخت و عریان و غیر مختون حشر خواهند شد، كه دلیل آن نیز این آیه است:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [الأنبیاء: 104]. (معنی): «همان گونه كه خلق اول را آغاز كردیم، آن را باز می‌گردانیم». و همچنین این سخن رسول كه قبلاً نیز ذكر شد: «انكم تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً».

اموري كه مولف در مورد روز قيامت ذكر كرده است

اولاً: پایین آمدن خورشید و نزدیک شدن آن به خلایق به اندازه یک یا دو میل. كه در نتیجه مردم به اندازه اعمال خود عرق می‌كنند. عرق برخی از آنان به قوزک پایشان می‌رسد/ و برخی نیز در عرق خود غوطه ور می‌شوند، و بعضی نیز میان این دو حد قرار دارند. بعضی از خلایق نیز از خورشید در امان مانده و خداوند بر آنان سایه می‌افكند. یعنی در روزی كه هیچ سایه‌ای وجود ندارد مگر سایه او. و از این گروه می‌توان جوانی را نام برد كه در طاعت خداوند رشد كرده است. و همچنین مردی كه قلبش معلق به مساجد باشد.

دوم: موازین. كه جمع ((میزان)) است. و خداوند جهت وزن نمودن اعمال بندگان خود آنان را وضع می‌كند. در نتیجه هر كسی كه موازینش سنگین شود، رستگار خواهد شد، و هر كسی موازین او سبک گردد، زیان كار خواهد بود و در جهنم خالد و جاوید خواهد گشت. و این میزان، میزانی است حقیقی كه دو كفه دارد. یعنی خلاف گفته معتزله كه عنوان می‌دارند: میزان همان عدل است، و میزانی حقیقی نیست. در قرآن و سنت، میزان هم به صورت جمع و هم به صورت مفرد ذكر شده است. برخی گفته‌اند كه میزان، یكی بوده و به اعتبار جنس وزن شده جمع بسته می‌شود. و همچنین گفته شده است كه میزانها به حسب امم و افراد، متعدد بوده، و به اعتبار جنس مفرد آمده است.

سوم: نشر دواوین. یعنی گشودن و توزیع آن. و دواوین عبارتند از صحیفه‌های اعمال كه ملائكه بر انسانها نوشته‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: 14].

(معنی): «و ما اعمال نیک و بد هر انسانی را در گردن او قرار دادیم، و روز قیامت كتابی را بر او بیرون آریم، در حالی كه آن كتاب باز باشد. و به او خواهیم گفت خودت كتاب خود را بخوان، كه تو خود برای رسیدن به حساب خویش كافی هستی».

پس آنكه كتابش را بدست راستش می‌گیرد، همان مومن است. و برخی نیز كتاب خود را بدست چپ، و یا از پشت سر خود می‌گیرند. و دلیل آن، این قول خداوند تعالی است كه ﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ٧ فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨ وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورٗا ٩ وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهۡرِهِۦ ١٠ فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا ١١ وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا ١٢﴾ [الانشقاق: 7-12]. (معنی): «پس هر كس كه كتابش را به دست راست او دهند با او محاسبه آسانی خواهد شد، و به سوی اهل خود مسرور باز خواهد گشت. و كسی كه كتابش را از پشت سر به او دهند بر هلاک خود فریاد بسیار كشد، و به آتش سوزان جهنم در افتد». و در آیه دیگر می‌فرماید**:** ﴿وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ ٢٥﴾ [الحاقة: 25]. (معنى):«و اما كسی كه كتابش را به دست چپش دهند، خواهد گفت، ای كاش كتابم را دریافت نمی‌داشتم». از جمع و مقایسه میان این آیه و آیه ماقبل این گونه نتیجه می‌شود كه اخذ صحیفه‌ها یا به اختلاف مردم و انواع مردم بوده، و یا اینكه آن كسی كه نامه‌اش را به دست چپش می‌گیرد، آن را از پشت سر دریافت می‌دارد.

چهارم: حساب. كه همان محاسبه خلایق بر اعمالشان است. و كیفیت آن برای مومن بدین گونه است كه خداوند با او به تنهایی و در خلوت سخن گفته و در مورد گناهانی كه انجام داده است از او اقرار می‌كشد. آنگاه به او می‌گوید: ((این گناهان را در دنیا بر تو ستر نموده و پنهان كردم، و امروز آن را بر تو می‌بخشم)).

و اما حساب كشی از كافر به این ترتیب است كه او بر اعمالش آگاه می‌گردد و از او بر آن اعمال اعتراف گرفته می‌شود. آنگاه در حضور ناظران و اشهاد ندا می‌آید كه: ((اینها همان كسانی هستند كه بر پروردگار خود دروغ بستند. پس لعنت خداوند بر ظالمین باد.)) و اولین امری كه در مورد حقوق خداوند از بندگان حساب خواسته می‌شود، ((نماز)) است. و اولین مسئله‌ای كه میان مردم بر آن قضاوت می‌گردد، ((خون)) ( منظور قتل و خونهایی است كه به ناحق ریخته شده است) است. برخی از مردم نیز بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، و آنان كسانی هستند كه از كسی نمی‌خواهند روی آنها دعا بخواند، و خود را داغ نمی‌كنند و چیزی را به فال بد نمی‌گیرند و بر پروردگار خود توكل می‌كنند. و ((عكاشه بن محصن)) نیز از آنان است.

پنجم: حوض نبی و محل آن در عرصات قیامت است كه مومنان امتش به سوی آن رفته و از آن می‌نوشند. و هر كسی كه از آن بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. طول این حوض یک ماه (یعنی مقدار مسافتی كه در یک ماه پیموده می‌شود.) و عرض آن یک ماه، و تعداد پیمانه‌های آن به اندازه ستارگان آسمان است. آب آن از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر، و از مشک خوشبوتر است. و هر كدام از انبیاء حوضی دارند كه مومنان امتش از آن می‌نوشند. اما حوض اعظم، حوض نبی است. معتزله وجود حوض را انكار كرده‌اند. كه قول آنان به علت تواتر احادیث در اثبات آن مردود است.

ششم: صراط. پلی است كه بر جهنم نصب شده است. این پل از مو باریک‌تر، و از شمشیر تیزتر است، و بر آن قلابهایی وجود دارد كه مردم را بر حسب اعمالشان نشانه می‌روند. هر كس بر حسب عملش بر آن عبور می‌كند. برخی در حال دویدن از آن گذشته، و برخی قدم زنان، و برخی نیز به سختی و در حال خزیدن، بعضی نیز در آتش می‌افتند و به اندازه اعمالشان عذاب می‌كشند. پس هنگامی كه از صراط عبور كردند، بر قنطره‌ای میان بهشت و دوزخ ایستاده، و از آنان در حق یكدیگر قصاص گرفته می‌شود، تا هرگونه حقد و بغض كه از یكدیگر در دل دارند زدوده شود، و در حالی كه با یكدیگر هیچ كدورتی ندارند به بهشت وارد شوند.

هفتم: شفاعت. كه به معنی واسطه شدن در جلب منفعت و یا دفع ضرر برای دیگران است. كه فقط همراه با اجازه و اذن خداوند به شافع، و رضایت او از مشفوع (شفاعت شده) امكان پذیر است. و بر دو قسم است:

1- شفاعتی كه مخصوص نبی می‌باشد.

2- شفاعتی كه عام، و برای دیگر انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین است. از شفاعت مخصوص به رسول مولف دو نوع را ذكر نموده است:

اول: شفاعت عظمی. كه در نتیجه آن او نزد خداوند برای همه اهل محشر شفاعت می‌كند تا میان آنان قضاوت كند. و این مسئله پس از این است كه مردم به ترتیب از آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم الصلاه و السلام در خواست شفاعت می‌كنند، و آنان این كار را نمی‌كنند. و بالاخره هنگامی كه از حضرت رسول درخواست شفاعت می‌شود، او شفاعت نموده و خداوند شفاعتش را می‌پذیرد. و این همان ((مقام المحمود)) است كه خداوند به او وعده داده است**:** ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا﴾ [الإسراء: 79]. (معنی): «چه بسا كه پروردگارت تو را به مقام محمود نائل كند». (و وعده‌های رب سبحانه و تعالی حتمی و واجب الوقوع است).

دوم: شفاعت اهل بهشت، تا به آن وارد شوند. و اما شفاعت عامه را مولف بر دو نوع ذكر كرده است:

اول: برای كسانی از مومنین كه مستحق آتشند شفاعت می‌شود تا به آن داخل نشوند.

دوم: شفاعت برای كسانی از آنان كه در آتش داخل شده‌اند، تا از آن خارج گردند. و این دو نوع شفاعت را معتزله و خوارج انكار می‌كنند، و علت آن نیز این است كه آنان می‌گویند فاعل كبیره در آتش جاوید خواهد ماند و شفاعت، او را نفعی نمی‌بخشد. و نیز خداوند اقوامی را بدون شفاعت، و به محض فضل و رحمت خویش از آتش خارج می‌سازد.

و پس از اینكه اهل دنیا وارد بهشت شدند، در آن جای اضافه‌ای خالی باقی می‌ماند. پس خداوند اقوامی را نشات داده و به آن وارد می‌سازد.

ايمان به قضا و قدر

ایمان به قضاء و قدر واجب بوده و مكانت آن در دین این است كه، ركنی از اركان ششگانه ایمان است. به دلیل این قول حضرت رسول كه «الايمان أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ» (معنی): «ایمان یعنی اینكه ایمان بیاوری به الله، ملائكه اش، رسولانش، روز قیامت، و به قدر، خیر و شر آن». و معنای ایمان به قضا و قدر آن است كه ایمان بیاوری به اینكه: هر آنچه از موجودات و معدومات عامه و خاصه كه در كون وجود دارند به مشیت خداوند و خلق او بوده‌اند، و بدانی آنچه كه بر سر تو آمده است، هرگز نمی‌شده كه اتفاق نیافتد، و آنچه كه برای تو اتفاق نیافتاده است هرگز نصیب تو نبوده است.

درجات ايمان به قضا و قدر

ایمان به قضاء و قدر دو درجه دارد، كه هر درجه دو مسئله را متضمن می‌شود: درجه اول: ((علم)) و ((كتابت)) را متضمن می‌شود. و دلیل آن این قول خداوند تعالی است:﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠﴾ [الحج: 70]. (معنی): «آیا نمی‌دانی كه خداوند بر آنچه در آسمان و زمین است آگاه است، تمام آنها در لوح محفوظ نگاشته شده‌اند، و این امر، بر خداوند بسیار آسان است». پس علم این است كه به علم خداوند كه همه چیز را احاطه كرده است، به صورت جمله و تفصیل ایمان بیاوری. و كتابت به این معنا است كه خداوند مقادیر همه چیز را در لوح محفوظ، بر حسب علم خویش نوشته است. و بر چند نوع است:

نوع اول: عبارت است از كتابت در لوح محفوظ كه پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین انجام گرفته است. و دلیل آن این سخن رسول است: «ان الله لـما خلق القلم قال له اكتب قال رب وما اكتب؟ قال: اكتب ما هو كائن الى يوم القيامة»**.** (معنی): «به راستی كه خداوند هنگامی كه قلم را خلق نمود به او گفت: بنویس. و قلم گفت: ای پروردگار چه بنویسم؟ و خداوند گفت: بنویس هر آنچه را كه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد».

نوع دوم: كتابت عمر است، و عبارت از هر آن چیزی است كه فرشته موكل ارحام، پس از اینكه جنین چهار ماهه شد، در شكم مادر بر جنین می‌نویسد. فرشته مامور می‌گردد تا رزق، اجل، عمل، و اینكه آیا سعادتمند، و یا شقاوتمند خواهد شد را بر جنین بنویسد. و دلیل آن حدیث ابن مسعود است كه در صحیحن ثابت است. و این درجه را غلو گویان ((قدریه)) انكار می‌كنند.

درجه دوم: متضمن دو امر می‌گردد كه همان ((مشیت)) و ((خلق)) است. و دلیل مشیت این قول خداوند است كه**:** ﴿وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ﴾ [ابراهیم: 27]. (معنی): «و خداوند هر چه بخواهد می‌كند». و دلیل خلق این آیه است كه: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الزمر: 62]. (معنی): «خداوند خالق همه چیز است». و اما مشیت به این معنی است كه به مشیت عامه خداوند ایمان داشته باشی، و این مسئله كه هر چه او بخواهد، خواهد شد، و هرچه كه او نخواهد، نخواهد شد و این مشیت، افعال او و افعال خلقش را شامل می‌شود. و خداوند در مورد افعالش می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا﴾ [السجدة: 13]. (معنی): «و اگر می‌خواستیم همه را هدایت می‌كردیم». و در مورد افعال خلقتش می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ﴾ [الأنعام: 112]. (معنی): «و اگر خداوند می‌خواست، آن را انجام نمی‌دادند». و اما خلق به این معنی است كه ایمان داشته باشی كه خداوند خالق همه چیز است، چه از فعل خودش و چه افعال بندگانش. دلیل خلق در فعل خودش این آیه است: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾ [الأعراف: 54].(معنی): «به راستی پروردگار شما كسی است كه آسمانها و زمین را در شش روز خلق كرد». و دلیل خلق در افعال بندگانش، این آیه است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: 96]. (معنی): «خداوند شما و هر آنچه انجام می‌دهید را خلق نموده است». و دلیل اینكه او خالق افعال بندگانش می‌باشد این است كه، فعل بنده از روی اراده و قدرت صادر می‌شود، و خلق كننده اراده و قدرت بنده، خداوند است.

مشيت بندگان و قدرت آنان

هر بنده‌ای دارای مشیت و قدرت می‌باشد، و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223]. (معنی): «پس هر گونه خواستید با زنان خود نزدیكی كنید». و همچنین: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16]. (معنی): «پس در حد استطاعت و قدرت خود تقوای خدا پیشه كنید». پس، خداوند برای بنده خود مشیت و استطاعت اثبات كرده است، كه همان قدرت است. و باید دانست كه این مشیت و استطاعت، تابع مشیت خداوندند، و دلیل آن این آیه است: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: 29]. (معنی): «و شما نمی‌خواهید مگر اینكه خداوند پروردگار عالمیان بخواهد».

كساني كه در اين درجه، يعني مشيت و خلق گمراه شده‌اند

در این درجه، دو طائفه گمراه شده‌اند:

طائفه اول قدریه است. چون آنان می‌گویند كه هر بنده در اراده و قدرت خویش استقلال داشته، و خداوند در افعال او هیچ مشیت و خلقی ندارد.

طائفه دوم جبریه است. كه اظهار می‌دارند هر بنده بر افعالی كه انجام می‌دهد مجبور بوده، و هیچ اراده و قدرتی از خویش ندارد. در پاسخ به طائفه اول یعنی قدریه، این آیه قرآن را دلیل می‌آوریم:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: 29]. (معنی): «و شما نمی‌خواهید مگر اینكه خداوند بخواهد». و همچنین: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ﴾ [الأنعام: 112]. (معنی): «و اگر خداوند می‌خواست، آن را انجام نمی‌دادند». و در پاسخ طائفه دوم یعنی جبریه، این آیات كتاب خداوند را حجت قرار می‌دهیم:

﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ ٢٨﴾ [التکویر: 223]. (معنی): «برای هر كسی از شما كه بخواهد هدایت شود». و همچنین: ﴿فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223]. (معنی): «پس هر گونه خواستید با زنان خود نزدیكی كنید». و واضح است كه این آیات برای انسان قدرت، و مشیت را اثبات می‌كند.

اعتماد نمودن بر قضاء و قدر و ترك عمل

اعتماد بر قضا و قدر و ترک عمل جایز نیست. چون صحابه به حضرت رسول گفتند: ((یا رسول الله، آیا درست نیست كه خود را بر آنچه كه بر ما نوشته شده واگذاریم و عمل را رها كنیم؟ و رسول خداوند پاسخ دادند: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ». (معنی): «عمل كنید، چون عمل شما برای مقصدی كه برای آن خلق شده اید آسان می‌گردد. اما برای اهل سعادت، عمل اهل سعادت میسر و آسان می‌گردد. و برای اهل شقاوت، عمل اهل شقاوت آسان می‌گردد». آنگاه ایشان این قول خداوند را تلاوت نمودند:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠﴾ [اللیل: 5-10]. (معنی): «اما هر كس عطا و احسان كرد و خدا ترس و پرهیزگار شده و به نیكویی تصدیق كرد ما هم البته كار او را سهل و آسان می‌گردانیم، اما هر كس بخل ورزد و از جهل و غرور خود را از لطف خدا بی نیاز داشت و نیكویی را تكذیب كرده پس به زودی كار او را دشوار می‌كنیم».

مجوس اين امت

مجوس این امت ((قدریه)) هستند كه می‌گویند هر بنده به فعل خود مستقل می‌باشد. و به این دلیل به این نام خوانده شده‌اند كه آنان شباهت زیادی به مجوس دارند. مجوس عقیده دارند كه عالم دارای دو خالق می‌باشد. ((نور)) خیر را خلق نموده، و ((ظلمت)) شر را خلق می‌كند. و به همین ترتیب قدریه نیز می‌گویند كه بر همه حوادث دو خالق وجود دارد، و حوادث بر دو قسم‌اند: حوادثی كه از فعل بنده ناشی شده، و بنده آن را خلق می‌كند، و حوادثی كه از فعل خداوند بوده و خداوند آن را خلق می‌كند.

چگونه جبريه احكام خداوند را خالي از حكمت و مصلحت مي‌گردانند؟

دلیل آن این است كه جبریه بین افعال اختیاری و غیر اختیاری بندگان فرقی نمی‌گذارند و عقیده دارند كه همه این افعال از روی جبر می‌باشد. و اگر این گونه باشد، در نتیجه ثوابی كه بر طاعت، و عقابی كه بر معصیت مترتب می‌گردند، هیچ حكمتی ندارند. چون هنگامی كه هر عمل و فعل بدون اختیار صاحب عمل باشد، آنگاه صاحب عمل را نمی‌توان مدح نموده و او را مستحق ثواب كرد. و همچنین نمی‌توان او را سرزنش نموده و مستحق عذاب كرد.

ايمان

ایمان در لغت به معنای تصدیق است، و اصطلاحاً: به قول قلب و زبان، و عمل قلب و جوارح گفته می‌شود. قول قلب، تصدیق و اقرار است، و عمل قلب، اراده و توكل، و دیگر حركات آن. و قول زبان نطق آن بوده، و عمل جوارح، ((فعل)) و ((ترک)) است. و دلیل اینكه ایمان همه این امور را شامل می‌شود. این سخن رسول است كه: «الإيمان ان تومن بالله و ملائكته . . .». كه این همان قول قلب است. و همچنین این قول او كه: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ - أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ - شُعْبَةً ؛ أَعْلَاهَا: قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا: إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَان». (معنی): «ایمان هفتاد و چند شعبه است كه بالاترین از قول لا اله الا الله، و پایین ترین مرتبه آن برداشتن اذی (چیزی كه باعث اذیت می‌شود) از محل رفت و آمد مردم است، و حیاء (شرم) شعبه‌ای از ایمان است».

در نتیجه قول لا اله الا الله، قول زبان، و برداشتن اذی از سر راه عمل جوارح، و حیاء عمل قلب است.

زياد و كم شدن ايمان

ایمان زیاد و كم می‌شود، و دلیل آن این قول خداوند است:

﴿لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: 4]. (معنی): «تا بر ایمان خود ایمانی بیافزایند». و همچنین این قول حضرت رسول درباره زنان كه گفتند: «ما رايت من ناقصات عقل و دين اذهب للرجال الحازم من احداكن». (معنی): «هرگز ناقص عقل و ناقص دینی مانند شما (زنها) ندیده ام كه این گونه همت و ایمان را از مرد برباید». و سبب افزون شدن ایمان ((طاعت)) است كه همان اجرا نمودن اوامر خداوند و دوری از نواهی او می‌باشد. و سبب كاهش یافتن ایمان، ((معصیت خداوند)) است كه همان خروج از طاعت او است.

كبيره

كبیره عبارت است از گناهی كه به عقوبتی خاص قرین شده باشد. همانند زنا، سرقت، عقوق والدین، تقلب و كلاهبرداری، بد مومنان را خواستن و غیر از آن. و حكم فاعل كبیره از لحاظ اسم، ((مومنی است ناقص الإیمان)) یا مومن به ایمانش، و فاسق به كبیره اش. و این شخص از حلقه ایمان خارج نیست. و دلیل آن آیه خداوند در مورد قاتل متعمد است: ﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوف﴾ [البقرة: 178]. (معنی): «پس هر قاتلی كه از قصاص خون برادرش (مقتول) بخشوده شود، بایستی خون بها را از او به نیكویی و راحتی گرفت».

در این آیه خداوند مقتول را برادر قاتل معرفی كرده است و اگر قاتل خارج از حلقه ایمان بود، او را هرگز برادر مقتول معرفی نمی‌كرد. و همچنین این قول خداوند در مورد دو طائفه‌ای كه با هم قتال می‌كنند: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا﴾ [الحجرات: 9].(معنی): «و اگر دو گروه از مومنین با هم قتال كنند، میان آنان اصلاح كنید». تا اینكه می‌گوید:﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: 10]. (معنی): «به راستی كه همه مومنان با یكدیگر برادرند، پس بین برادران خود را اصلاح كنید».

پس خداوند دو طائفه مقاتل را با اینكه مرتكب گناه كبیره می‌شوند، برادران طایفه سوم (اصلاح گر) خوانده است. و حكم فاعل كبیره از لحاظ جزا این است كه: او مستحق جزایی است كه برای گناه او در نظر گرفته شده و در آتش جهنم جاوید نمی‌ماند. و امر او به خداوند بستگی دارد كه اگر بخواهد او را به مقدار استحقاقش عذاب می‌دهد، و اگر بخواهد او را می‌بخشد. كه دلیل آن این قول خداوند است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48]. (معنی): «به راستی خداوند شرک را نمی‌بخشد، و بجز آن هر گناهی را برای هر كس كه بخواهد می‌بخشد».

كساني كه در مورد فاعل كبيره با اهل سنت مخالفت نموده‌اند

در این امر سه طائفه با اهل سنت مخالفت نموده‌اند:

1. مرجئه: كه می‌گویند فاعل كبیره مومنی است كامل الایمان و عقابی بر او نمی‌باشد.
2. خوارج: كه می‌گویند فاعل كبیره كافر بوده و در آتش جهنم خالد و جاوید می‌ماند.
3. معتزله: كه می‌گویند فاعل كبیره نه مومن و نه كافر است، و در منزلتی بین این دو منزلت جای دارد. و او در آتش جهنم خالد و جاوید است.

آيا فاسق را مي توان در اسم ايمان جاي داد؟

شخص فاسق در اسم ((ایمان مطلق)) و كامل جای نمی‌گیرد. و دلیل آن این آیه است:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢﴾ [الأنفال: 2]. (معنی): «همانا مومنان، كسانی هستند كه اگر ذكر خداوند پیش آید، دل‌هایشان ترسان و لرزان شود، و اگر آیات خداوند بر آنان تلاوت شود، ایمان آنان افزون می‌گردد، و بر پروردگار خود توكل می‌كنند».

بلكه این شخص در ((مطلق ایمان)) یعنی كوچكترین حد ایمان جای می‌گیرد. همان گونه كه خداوند می‌گوید**:** ﴿فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ﴾ [النساء: 92]. (معنی): «پس آزاد سازی یک فرد مومن».

كه در این آیه مومن شامل فاسق و غیره می‌گردد.

صحابي كيست، و موضع اهل سنت در مورد صحابه چيست؟

صحابی كسی است كه در حال ایمان با رسول ملاقات كرده، یا اینكه او را حتی برای یک لحظه دیده و بر حالت ایمان مرده باشد. و موضع اهل سنت در قبال صحابه، محبت و ثنای آنان است به آن صورت كه استحقاق آن را دارند. و اهل سنت قلوب خود را از بغض و حقد به آنها پاک نموده، و همچنین زبانهای خود را از آلوده شدن به ذكر نقص و شتم آنها كوتاه می‌كنند. همان گونه كه خداوند آنان را توصیف كرده است.﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. (معنی): «و كسانی كه پس از آنان می‌آیند می‌گویند پروردگارا، ما و برادران ما را كه پیش از ما به سوی ایمان شتافتند ببخش و در دل ما هیچ كینه و حسدی بر مومنان قرار مده، كه تو بسیار رئوف و مهربانی».

و رسول فرمودند: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلا نَصِيفَهُ». (معنی): «به اصحاب من ناسزا نگویید. چون قسم به كسی كه جان من در دست او است، اگر یكی از شما حتی به مانند كوه احد طلا صدقه دهد، به اندازه یک مشت و حتی نصف مشت یكی از آنان نیز نمی‌رسد».

تفاوت منزلت صحابه

منزلت صحابه با یكدیگر تفاوت دارد و دلیل آن، این سخن خداوند است:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10]. (معنی): «كسانی كه قبل از فتح انفاق نموده و قتال نمودند، با كسانی كه بعد از فتح انفاق نموده و قتال كردند، هرگز برابر نمی‌شوند، بلكه مقاتلین و منفیقن قبل از فتح دارای درجه و مرتبه‌ای بس بزرگترند و هر دو را خداوند وعده نیكو داده است». و سبب اختلاف مراتب آنان، نیروی ایمان، علم و عمل صالح است، و از لحاظ كلی و عام، بهترین آنان مهاجرین، و سپس انصارند. چون خداوند مهاجرین را بر انصار مقدم نموده و فرموده است: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ [التوبة: 117]. (معنی): «خداوند بر پیامبر، و مهاجرین و انصار توبه نمود». به این علت كه آنان بین ترک دیار و مال خود، و نصرت دین خداوند جمع بستند. و بهترین صحابه را اگر بخواهیم تعیین كنیم، اول ابوبكر و سپس عمر است، كه بر این مسئله همه اجماع دارند. و سپس عثمان و پس از او علی است كه این رای، رای جمهور اهل سنت می‌باشد، كه امر خود را پس از وقوع اختلاف در مفاصله بین علی و عثمان بر آن قرار داده‌اند. چون گروهی عثمان را مقدم دانسته و به همین حد كفایت كردند، و گروهی نیز علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند. و گروهی نیز از تقارن و مفاضله خودداری كردند. و اگر كسی علی را بر عثمان برتری بدهد گمراه نیست، چون بعضی از اهل سنت نیز به این رای سخن گفته‌اند.

خلفاي چهارگانه

این خلفاء عبارتند از ابوبكر، عمر، عثمان و علی كه ترتیب آنان در خلافت نیز به همین صورت است. و كسی كه در مخالفت با خلافت یكی از آنان، و یا ترتیب خلافت آنان سخن گوید، گمراه است. خلافت ابوبكر با اشاره‌ای از حضرت رسول ثابت گردید، آنگاه كه او را در نماز مقدم نمود، و امارت حج را نیز به او داد. و باز به این دلیل كه او افضل صحابه بود و احق آنها به خلافت. خلافت عمر در عهد ابوبكر ثابت شد، آنگاه كه ابوبكر او را برای خلافت معرفی كرد، و باز به این دلیل كه او پس از ابی بكر بهترین صحابه بود. و خلافت عثمان به اتفاق شوری به وقوع پیوست. خلافت علی نیز با بیعت اهل حل و عقد با او به وقوع پیوست، و باز به این دلیل كه او بهترین صحابه پس از عثمان بود.

اهل بدر

اهل بدر كسانی هستند كه در جنگ بدر به همراهی رسول به جنگ با مشركین پرداختند، و عدد آنان سیصد و ده و چند نفر بود كه خداوند به آنان نگریست و فرمود: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ». (معنی): «هر آنچه می‌خواهید بكنید، چون من شما را بخشیدم». و معنای آن این است كه هر چه گناه از آنان سر زند به سبب حسنه بزرگی كه در غزوه بدر بدان نائل شدند، خداوند آنان را می‌بخشد. و این امر متضمن مژده‌ای است كه هیچ كدام از آنان از اسلام مرتد نمی‌شوند.

اهل بيعت رضوان

اهل بیعت رضوان كسانی هستند كه در سال حدیبیه بر اینكه با قریش قتال نموده و تا به هنگام مرگ بجنگند، با رسول خداوند بیعت نمودند. و سبب آن این شائعه بود كه عثمان كه رسول او را برای گفتگو با قریش فرستاده بود، بدست قریش به قتل رسیده است. و این بیعت به این دلیل به بیعت رضوان معروف است كه خداوند از اهل این بیعت راضی گردید. و تعداد آنان حدود هزار و چهار صد نفر بود، و فضیلتهایی كه اهل این بیعت كسب نمودند، به این ترتیب است:

1- خداوند از آنان راضی گشت، و دلیل آن این آیه است: ﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. (معنی): «همانا خداوند از مومنانی كه در زیر درخت با تو بیعت كردند، راضی شد».

2- سلامت آنان از دخول در آتش. چون رسول این گونه فرمودند: «انه لا يدخل النار احد بايع تحت الشجرة». (معنی): «هرگز هیچ كدام از كسانی كه زیر درخت با من بیعت نمودند وارد آتش نخواهند شد».

آل بيت نبي

آل بیت عبارتند از زنان او، و كسانی از نزدیكان وی كه پرداخت زكات به آنان حرام گردید. همانند آل علی، جعفر، عباس و دیگران. و محبت، احترام و توقیر آنان بر همه واجب است، كه این مسئله به علت ایمان آنان به خداوند، نزدیكی شان به رسول و همچنین به اجر در آوردن وصیت رسول است كه فرمودند: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي». (معنی): «شما را به نیكی به اهل بیتم وصیت می‌كنم».

كه این نشانه كمال ایمان است. چون رسول فرمودند: «والله لا يومنون حتي يحبونكم الله ولقرابتي». (معنی): «به خدا قسم كه ایمان نمی‌آوردند تا زمانی كه شما را به خاطر خداوند، و خویشاوندی با من دوست داشته باشند». و كسانی كه در مورد اهل بیت گمراه شدند، دو طائفه‌اند:

اول: روافض، كه در مورد آنان غلو نموده، و آنان را در منزلتی غیر از منزلتشان معرفی نمودند. و حتی بعضی از آنان ادعا نمودند كه علی خدا است. دوم: نواصب، كه همان خوارجند، و عداوت و دشمنی آل بیت را پیشه كرده، و آنان را همراه با قول و فعل آزردند.

همسران رسول

همسران حضرت رسول و مكانت آنان نزد رسول و اینكه آنان امهات المومنین (مادران مومنان) می‌باشند، و در آخرت نیز همسران او خواهند بود، و به دلیل پاكی آنان از هر رجس، بهترین زنان امتند. و به همین دلیل هر كسی یكی از آنان را قذف كند و به فحشاء نسبت دهد، كافر است. چون این مسئله مستلزم این است كه به رسول نقص وارد نموده، و دامن او را لكه دار كند. و بهترین زنان حضرت رسول خدیجه و عایشه می‌باشند. و هر كدام از آنان از یک لحاظ بر دیگری برتری دارد. مزیت خدیجه این است كه او اولین كسی بود كه به پیامبر ایمان آورده و او را در ابتدای رسالتش، بر امرش یاری نمود. و او مادر اكثریت، بلكه همه فرزندان رسول می‌باشد، بجز ابراهیم، و باز به این علت كه او نزد رسول از منزلت والایی برخوردار بود، و ایشان همواره او را ذكر می‌كرد. و باز هم به این علت كه رسول تا هنگام مرگ خدیجه، هرگز بر او زن دیگری نگرفت. و مزیت عایشه این امور است: حسن عشرت او با رسول خدا در آخر امرش، و اینكه خداوند در كتابش او را از سخن اهل افک مبرا ساخت، و درباره او آیاتی فرو فرستاد كه تا قیامت بر سر زبانها خواهد بود. و اینكه او سنت و هدی رسول خدا را آن گونه حفظ نمود، كه هیچ زنی را یارای حفظ آن نیست. او علم زیادی را بین امت نشر نمود، و رسول بجز او هرگز زنی باكره نگرفت. در نتیجه تربیت زوجی او بدست مبارک رسول انجام گرفت. و در مورد او گفت: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَام». (معنی): «فضل عایشه بر سایر زنان همانند فضل ثرید (نان آغشته با خورش) است بر سایر اطعمه».

موضع اهل سنت در قبال اختلافاتي كه ميان صحابه بروز نمود

موضع اهل سنت در قبال این مسائل این است كه هر آنچه میان صحابه اتفاق افتاد. بر مبنای اجتهاد طرفین بود، و نه از روی سوء قصد. و مجتهد در صورتی كه اجتهادش صحیح باشد، دو اجر، و در صورت خطا در اجتهاد، یک اجر خواهد بود. و آنچه میان آنان اتفاق افتاد هرگز از روی برتری جویی و یا فساد در زمین نبود. چون صحابه از این نوع افعال بدور بودند. و این مسئله به این علت است كه آنان عاقلترین، قوی ایمان ترین، و در طلب حق شدیدترین مردم بودند، و رسول خداوند می‌فرماید: «خير الناس قرني».

(معنی): «بهترین مردم، همین قرن من هستند». در نتیجه راه نجات و طریق سلامت این است كه از بحث و جدل در جریانات واقعه میان آنها خودداری نموده و امرشان را به خدا بسپاریم. چون این مسئله خیلی بهتر از این است كه به گروهی، و یا یكی از آنان عداوتی داشته باشیم.

موضع اهل سنت در آثار وارده پيرامون صحابه

موضع اهل سنت در آثار و پیرامون اشتباهات وارده برخی از آنان بر دو قسم است: اول صحیح: یعنی آثار صحیحی كه در مورد بعضی از آنان وارد شده. اما آنان معذورند. چون در اعمال خود دست به اجتهاد زده‌اند. و مجتهد در صورت خطا یک اجر، و در صورت اصابت حق دو اجر دارد. دوم غیر صحیح: كه در نتیجه این اثر وارد، یا از اصل كذب و دروغ است، و یا اینكه بر این اثر زیاده و نقصانی صورت پذیرفته، و یا موضوع آن عوض شده است. و این قسم از آثار خود به خود باطل و مردود است.

عصمت صحابه

صحابه هرگز از گناه معصوم نبوده‌اند. پس ممكن بوده است كه هر كدام از آنان در معصیت بیافتند، همان گونه كه دیگران مرتكب گناه می‌شوند. اما آنان به دلایل آتیه نزدیكترین مردم به مغفرت پروردگار بوده‌اند.

1. محقق شدن ایمان و عمل صالح در آنان.
2. سبقت در اسلام و فضیلت، همان گونه كه از رسول به ثبت رسیده است كه آنان بهترین قرن هستند.
3. اعمال جلیلی كه بجز برای آنان، برای كس دیگری میسر نبوده است. همانند غزوه بدر و بیعت رضوان.
4. توبه از گناه **-** چون توبه، گناه قبل از خود را می‌شوید.
5. حسنات زیاد كه سیئات را محو می‌سازد.
6. بلا و آزمایش كه همان مكاره و امور ناخوشایندی است كه بر سر انسان می‌آید. چون بلا، كفاره گناه بوده و آن را پام می‌كند.
7. دعای مومنین برای آنان.
8. شفاعت رسول كه به راستی آنان لایقترین مردم نسبت به آن هستند.

و به همین دلیل، امور اشتباهی كه در فعل بعضی از آنان وجود دارد بسیار قلیل، و در محاسن آنان غرق می‌گردد. چون آنان بهترین خلق پس از انبیاء، و برگزیدگان این امت‌اند كه خود بهترین امتها است، و هرگز همانند آنان وجود نداشته و نخواهد داشت.

شهادت در مورد ورود به بهشت و يا جهنم

شهادت در مورد ورود به بهشت بر دو نوع است:

شهادت عامه، و شهادت خاصه.

عامه آن است كه شهادت بدهیم كه همه مومنین وارد بهشت خواهند شد، بدوم اینكه از شخص معینی نام برده باشیم. و دلیل آن این آیه است:﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ١٠٧﴾ [الکهف: 107]. (معنی): «به راستی كه آنان كه ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، جنات فردوس منزل آنان خواهد بود». و خاصه آن است كه شهادت بدهیم شخص معینی وارد بهشت می‌گردد، كه این امر به دلیل و سند از قرآن و سنت نیاز دارد. در نتیجه هر كسی كه رسول او را به بهشت وعده داده است، به بهشتی بودن او شهادت می‌دهیم، مانند عشره مبشره و ثابت ابن قیس بن شمای و عكاشه بن محصن، و دیگر صحابه. و به همین صورت، شهادت در مورد ورود به جهنم نیز بر دو نوع است: عامه و خاصه.

شهادت عامه یعنی اینكه شهادت دهیم كه همه كافران در جهنم خواهند بود. و دلیل آن این قول خداوند است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا سَوۡفَ نُصۡلِيهِمۡ نَارٗا﴾ [النساء: 56]. (معنی): «به راستی كسانی كه به آیات ما كفر ورزیدند را وارد آتش خواهیم كرد». و شهادت خاصه این است كه در مورد شخص معینی در رابطه با ورودش به جهنم شهادت دهیم، كه این مسئله به وجود دلیل در قرآن و سنت نیاز دارد. همانند ابی لهب، زن او، ابی طالب، و عمرو بن لحی الخزاعی.

نظر اهل سنت و جماعت در كرامت اولياء

اهل سنت عقیده دارند كه كرامات اولیاء به ثبوت رسیده و واقع است، و دلیل آنان نیز مسائل وارده در كتاب خداوند همانند اصحاب كهف و دیگران، و همچنین مشاهدات مردم در هر زمان و مكان می‌باشد. معتزله در این مورد با اهل سنت مخالفت نموده‌اند، و دلیل مخالفت آنان این است كه می‌گویند اثبات كرامات برای اولیاء موجب اشتباه گرفتن ((ولی)) با ((نبی))، و همچنین ((ساحر)) با ((ولی)) می‌گردد. كه بدین ترتیب به آنان پاسخ می‌دهیم.

1. كرامت بوسیله دلیل شرعی و مشاهده ثابت شده است، و انكار آن تكبری بیش نیست.
2. آنچه كه آنان ادعا می‌كنند كه اثبات كرامت موجب اشتباه گرفتن ولی با نبی می‌گردد نیز مردود است.

چون بعد از حضرت محمد نبی دیگری نخواهد بود. و از این گذشته هنگامی كه نبی ادعای نبوت می‌كند، خداوند با معجزه‌اش او را تایید می‌كند، اما ولی هرگز نمی‌گوید كه او نبی است. و همچنین ادعای آنان مبنی بر مشتبه شدن ساحر با ولی نیز غیر صحیح است. چون ولی مردی است مومن و باتقوا كه بدون دست زدن به عمل مخصوصی توسط خداوند صاحب كرامت می‌گردد، و هرگز نمی‌توان با كرامت ولی معارضه نمود. اما ساحر شخصی است كافر و منحرف كه با تمسک به اعمالی مخصوص به سحر می‌پردازد، و می‌توان با سحر دیگری سحر او را درهم كوبید.

ولي كيست و كرامت چيست؟

ولی هر شخص مومن و باتقوا است كه از طریق مطلوب شرع قائم به طاعت خداوند باشد. و كرامت امر خارق العاده‌ای است كه خداوند جهت تكریم اولیایش و یا نصرت دینش توسط ولی ظاهر می‌سازد. و فایده‌های كرامت بدین ترتیب است:

1. بیان قدرت خداوند.
2. نصرت دین و یا تكریم ولی.
3. زیاد شدن ایمان و ثبات ولی كه توسط او كرامت ظاهر شده است و همچنین دیگران.
4. كرامت مژده‌ای برای ولی است.
5. كرامت معجزه‌ای است برای رسولی كه ولی، متدین به دین او است. چون عبارت از شهادتی است برای ولی مبنی بر اینكه او بر حق می‌باشد.

و فرق میان كرامت و معجزه این است كه كرامت برای ولی، و معجزه برای نبی اتفاق می‌افتد. و كرامت بر دو نوع است:

1- كرامت در علوم و مكاشفات. بدین معنی كه ولی صاحب علمی می‌گردد كه دیگران را حاصل نشود، یا اینكه امر غائبی بر او كشف گردد كه بر دیگران آشكار نمی‌شود.

همانند اتفاقی كه برای عمر بن الخطاب افتاد، و این اتفاق هنگامی بود كه او در مدینه مشغول به ایراد خطبه جمعه بود و در مورد یكی از لشكرهای محاصره شده در عراق اموری بر او كشف شد. و در همان حال در مدینه به فرمانده لشكر خود در عراق كه نام او ((ساریه بن زنیم)) بود ندا داد كه: ((الجبل یا ساریه)) (ای ساریه به كوه پناه ببر.) و ساریه در عراق صدای او را شنید و به كوه پناه برد.

2- كرامت در قدرت و تاثیرات: بدین معنی كه ولی دارای قدرت و تاثیراتی گردد كه دیگران فاقد آن می‌باشند. همانند واقعه‌ای كه برای ((علاء بن الحضرمی)) اتفاق افتاد و در حالی كه بر آب قدم می‌زد از دریا گذشت.

طريقه اهل سنت و جماعت در سيرت و عملشان

اولاً: اتباع آثار نبی در ظاهر و باطن و همچنین آثار سابقین الأولین از مهاجرین و انصار، به دلیل این سخن رسول خداوند: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الـمهديين من بَعْدِي..». (معنی): «سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من را سخت بگیرید...». و خلفای راشدین كسانی هستند كه بر امت رسول پس از او با علم، ایمان و دعوت به حق خلافت نمودند. و شایسته ترین و بر حق ترین كسانی كه لایق این وصف می‌باشند همان خلفای چهارگانه یعنی ابوبكر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین می‌باشند.

دوم: امر به معروف و نهی از منكر در اموری كه شریعت آن را واجب می‌داند. معروف مسئله‌ای است كه بر طبق شرع حسن آن ثابت شده باشد. و منكر امری است كه قبح و زشتی آن بر طبق شرع به اثبات رسیده باشد. در نتیجه همه مسائلی كه شارع (خدایتعالی) به آن دستور داده است ((معروف)) و همه مسائلی كه شارع (خداوند متعال) از آن نهی نموده است ((منكر)) نامیده می‌شوند. و امر به معروف دارای این شروط است:

الف): شخص امر كننده آگاه به معروف و منكر باشد.

ب): در نتیجه امر به معروف و نهی از منكر ضرری متوجه او نشود.

ج): در نتیجه امر به معروف و نهی از منكر فساد بزرگتری بروز نكند.

سوم: نصیحت والیان امور: و اقامه حج، جهاد، جمعه، و اعیاد با آنان، حال چه این والیان امر از ابرار، و چه از فجار باشند. و شنیدن سخنان آنان و اطاعتشان، مادامی كه به معصیت خداوند دستور ندهند، لازم و ضروری است.

چهارم: نصیحت نمودن همه امت: و كشت نهال محبت، الفت و تعاون و همیاری میان مسلمان. بر طبق گفته رسول كه فرمودند: «الـمومن للمومن كالبنيان يشد بعضه بعضا».

(معنی): «رابطه یک مومن با مومن دیگر همانند رابطه اجزاء یک ساختمان و بنیان است كه همه اجزا آن در رابطه تنگاتنگ قرار دارند». و همچنین قوله : «مثل الـمومنين في توادهم و تراحمهم وتعاطفهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكي منه عضو تداعي له سائر الجسد بالحمي والسهر». (معنی): «مثال مومنان در محبت، ترحم و عطوفتشان با یكدیگر همانند جسم یک انسان است كه اگر عضوی از آن بدرد آید، بقیه جسم همراه با تب و شب زنده داری با او همدردی می‌كنند».

پنجم: دعوتبه سوی مكارم اخلاق و اعمال نیک همانند صدق، بر (نیكی) و احسان به سوی خلق، و شكر و سپاس گذاری خداوند هنگام رسیدن نعمت، و صبر بر بلا و مصیبت و اداء كردن حق همسایگی و دوستی و آراسته بودن به اخلاقی كه بر طبق شرع و عرف محمود و شایسته شناخته شده است.

ششم: نهی نمودن از زشتی‌های اخلاق همانند دروغ، نافرمانی و آزار و اذیت به مردم، ناراحتی و خشمگین شدن از قضاء، كفران نعمت، آزار و اذیت رساندن به همسایگان و دوستان، و موصوف شدن به اخلاق زشتی كه بر طبق عرف و شرع مذموم و پست می‌باشد.

اموري كه اهل سنت و جماعت به وسيله آن عقائد، اعمال، و اخلاق ديگران را مي سنجند

این امور عبارتند كتاب، سنت، و اجماع. كتاب همان قرآن، و سنت به معنای قول، فعل، و اقرار نبی می‌باشد. و اجماع یعنی اتفاق علمای مجتهد این امت پس از نبی بر حكمی شرعی. و اجماعی كه از این گفته نتیجه می‌شود، همان اجماعی است كه سلف صالح بر آن متفق بوده‌اند، چون پس از آنان در این امت، اختلاف و چند گونگی زیادی به وقوع پیوست. و مولف قیاس را ذكر نكرده است چون همواره بازگشت او به این اصول سه گانه بوده است.

صديقون، شهداء، صالحون، و ابدال

صدیقون: كسانی هستند كه در اعتقاد، قول و عملشان صادق و راست بوده و همواره حق را تصدیق كرده‌اند.

شهداء: كسانی هستند كه در راه خداوند به قتل رسیده‌اند. و گفته شده است كه علماء نیز از این گروهند.

صالحون: كسانی هستند كه به دلیل انجام دادن اعمال صالحه قلوب و جوارح آنان اصلاح شده است:

ابدال: كسانی هستند كه در راه نصرت دین و دفاع از آن جای یكدیگر را پر می‌كنند. بدین معنی كه با رفتن یكی از آنان، جای او را یكی دیگر پر می‌كند.

و این اصناف چهارگانه در اهل سنت و جماعت موجود می‌باشند.

طائفه منصوره تا قيام ساعت، و منظور از قيام ساعت

طائفه منصوره (پیروزمند) همان اهل سنت و جماعت هستند كه رسول در مورد آنان فرمودند: «وَلاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورَةٌ لايضرهم مَنْ خَذَلَهُمْ وَلا مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ».و در روایتی دیگر: «حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». (معنی): «همواره طایفه‌ای از امت من بر حق و پیروزمندند، و كسانی كه بخواهند به آنان خذلان داده و با آنان مخالفت كنند هرگز نمی‌توانند به آنان ضرر برسانند تا اینكه امر خداوند به وقوع بپیوندند. (قیامت فرا رسد)» و منظور از قیام ساعت، نزدیكی قیام آن است. و این جمله را به این دلیل به این معنی تاویل می‌كنیم كه جمع میان این حدیث و حدیث آتیه صحیح باشد: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ». (معنی): «به راستی از شرورترین مردمان كسانی هستند كه ساعت (قیامت) آنان را در می‌یابد. و آنان زنده‌اند». و اهل سنت و جماعت پس از انبیاء برگزیدگان خلق را تشكیل می‌دهند، در نتیجه هرگز ساعت آنان را در نمی‌یابد.

فنسال الله ان يجعلنا منهم وان لا يزيغ قلوبنا بعد إذهدانا وان يهب لنا منه رحمه إنه هو الوهاب

وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.